

الروح مبارکہ حضرت بہاء اللہ

جل ذکرہ الاعلیٰ

شامل:

اقتدارات و چند لوح دیگر

هو السادي بائني امام وجوه خلق

الحيثه الذي سحر شمس البيان بقدرته وقرالبرهان بسلطانه
الذي بامر طوى ما افط في ستة ايام ثم ارتفعت سموات
العرفان اقرب من لمح البصر وظهر المنظر الاكبر بما استوى
مكلم الطور على عرش الظهور ونطق الشجرة امام الوجوه
وبارتفع النداء من الارض والسماء بظهور اسم
شعر الوجود من الغيب والشهود وقرت لعبيون وتنورت
الابصار الامر لله الواحد له قدر الخوار تامة قد اتى اليوم
في ريب عجاب نسل الله تبارك وتعالى ان يؤيد عباده على
التقرب الى مشرق الانوار ويوضحهم على الرجوع الى باب فضله

وعلی تدارک ما فات عنهم فی سید الايام و الصلوة و السلام
 و تکیه و البهائم علی ایادی امره الذین ما نحتهم وضوء
 الانام عن نعت رب الی الله رب الارباب نبذوا ما سونه و
 اقبلوا الیه باستقامه انکیر بها ظمرا لاشرار ما منحهم
 اعراض لعسرین و اعراض لشرکین الذین یظنون
 بانهم یصلون الناس عن سوء القراط قل انما الی
 بما یحبه بکم الی الافق الاعلی و یتزکیر الی مقام تنزل بانوار ربان
 ربکم سولی الانام یا عند لب علیک بهانی و عنایتی هیتنا
 لک با شرب حسیق البقاء من ید العطاء وقت علی خدمه الام
 بقیام اضطررت به اصحاب استعود و ناحت به الاحزاب
 الا من شاء الله ربک مالک یوم الیقام انکونه جریح
 احوال بذكر و ثنا مشغولی و بر خدمت قائم انیکه در باره
 اعراضات جناب سید علی ذکر نمودی بشرف اصفا فافتر
 قل اعلم بعلم الهمین بان الله امر الکل بتبلیغ امره و ما یفتر
 به کلام الطاعین الیه ستره بعد از این حکم محکم که از آواز او داده

مالک قدم نازل کل باطاعت مکلفند اگر با و امر الهی فائز شدند
 و بپای سبغی عمل نمودند عذابه معتبول و الا الامر یرج
 الی الامر و العاقل فی خسران حسین حق در کتب قبل جمیع عباد
 این خود خوانده و این نطنز تجلیات انوار نیز حتمی است که بر کل
 سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالفت نمودند و هر
 منصفی کواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم اعلی جاری شده
 آیا در شیطان چه میگویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و
 مکان قرب و لقاح محروم ماند بقول بعضی معلم ملکوت بوده
 آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلی مقام ملکوت
 با بغل مقام عالم ناسوت مرفیفت و از جمیع فیوضات ممنوع
 و محروم با بغل مایشاء چه میتوان گفت وقتی قابل عنایت
 و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نعت در باره محرم
 رسول الله تفکر نمایند آنحضرت روح ماسوا فذاه فسر مود
 کلینے یا حیرانگی و اینک علیا که از شرفی نسیم اراده مولی الوری
 جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت حاکمت و حال خبر

شاید میگویند در باره اش آنچه را که کل میدانند آیا آن قبول را
سبب چه و این رد حزب شیعہ را علت چه یکی از مطارز انطیاق
گفته نشیکه در انتها مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او
قبول فرمود و محرم فراموش نمود قل تفکروا یا قوم ثم انصفوا فیما
نطق به کلم الطور اذ استوی علی عرش الظهور ولا تكونوا من الجاهلین
یکی از اجزاء انصار که موسوم بطبیع بوده بعد از طلوع نیز حجاز
از افق یثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نوده و بعد مع
کمال تقرب ظاهرا شد از او آنچه که عین حقیقت کربت بعد از ظهور
عمل مردود بود اجتماع نوده حضرت متفکر و متحیر چه که در اول
چنین امور سبب اضطراب انقلاب عباد است در آن صحن
جبریل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا الیک الكتاب
بالحق للحکم بین الناس ما اراک الله ولا تکن للنفاشین خصیما
باری با انزال الرحمن فی الفرقان رجوع نماید در باره خلف ایشان
یفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این صحن غیر صحن قبل
و بعد است قل تشکر لعنک تتخذ الانصاف لنفسک معینا

از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود هستی الی الله
 و جهتی الی نفسه و تبتیکه بحاط عنایت بجهت اول ناظر ذکر
 نماید در باره او آنچه که فوق آن در عالم خلق موجودند
 یا عند لیب علیک بهائی بگوید حضرت اسمعیل ابن حضرت
 صادق چه میگوئی این جسدان اسمعیل است که حضرت
 اسمعیله باو متمسک و متشبثند آنحضرت او را امام و وصی فرمود
 و حکم در اینقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب
 اصحاب شد و زراره که از اجله اصحاب آنحضرت بود عرض نمود
 آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بداشد راوی این
 حدیث کلینی و معترض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثقند
 قل انظروا التفرخوا ما نطق به علم الا علی فهذا المقام العزیر البید
 دیگر معلوم و واضحست که معترضین و معترضین در این مقام چه
 گفته اند مخفیست قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق
 قرار نمیداد اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت
 خلقت در مرتبه اولی و در عقیده شما آنحضرت را رای علوم

اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است
 از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فسقات نظر بقایه خود
 آن عزبت یسجد بذکات کل منصف و کل عالم و کل صادق امین
 در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعراض نموده
 بعد از غزوه احد اعراب اطراف تنبیت فریش رفتند سلاطه
 که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفیان گفته اگر کسی
 قاتل شوهر و اولاد او را بکشد صد شتر باو میدهم از اینک تا پنج
 و حرص در سفیان شتعل از مکه هفت تن از اعراب را فرستاد
 در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند
 و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما با بیان فائز شدند و
 بوحدانیت حق و رسالت تو مقرب و معتقد استدعا آنکه
 بعضی از اصحاب را امر نمائی با بیانید و احکام الیه از حلال و
 حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند
 حضرت هم از میان اصحاب و تن اختیار کرده فرمان داد
 که با آن جماعت بیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند

عاصم و من بعد حسب الامر عازم انحد و دشند و بعد از توجیه
 و ورود و وارد شد آنچه که سبب حزن ابر شد از برای اهل
 یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای
 محمد پس او را خیر نداد که این جمیع بنفای مسلمانان گرفتند
 و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آنحضرت نمودند یا اینها
 ان نظر الی الوجع مقروض لا زال بوده و خواهد بود و در یک مقام هم
 نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول ایام
 نمودن بانه منکرانی استحقاق انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در
 باره اینظلموم با انصاف تکلم ننموده چه که انجناب و منطاب هر عدل
 و انصاف و صدق کواهی میدهند که اینظلموم بنیت تمام در لیالی
 و ایام بعد از ورود عسراق باذن حضرت سلطان بهذیب
 نفوس و تلبیر افنده و قلوب بر خاست و از فضل و عنایت حق
 جل جلاله نزاع و فساد و جدال بدامع نمودنغا عظیمانی الحاق
 و عباد را با اعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب جهل
 سنه میشود که در هیچ محل نار حشر شتمل نشده بلکه کوشش فیصلح الی

و حکمت ربانی علی قدرعت و در سکون و خاموشی پذیرفت ایستادگی
 از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم فانیه نسئل الله تبارک و
 تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یوحدهم علی تهذیب نفس العباد
 و اصلاح البلاد ان الله علی کل شیء قدير یا عذیب علیک بهائی
 در باره شخص مذکور از حق جل جلاله بطلبید آنچه را که علت ظهور عدل
 و انصاف است اینست هم از برای او میطلبید آنچه را که سبب رجوع
 الی الله است الی الهی اید عبادک علی اعمال تصنوع منها عرف
 قبولک و علی احوال یحکون مرتبه بفرضاتک و فخصم علی خلاف
 تشکر بهار آنچه ایامک ثم قدر لهم الرجوع الیک و الانا عند امواج
 بحر عفوک انک انت المقدر علی ما نشاء بارادتک همیشه علی
 من فی السموات و الارضین و آنچه انجناب در جواب القانود
 بطراز قبول فائز بیوم اعتراضات خافلین بر حضرت و اصحاب
 بوده و لکن الله اخذتم بقدرة و الارادة تحت اثارهم سلطان
 و ایستادگی اخذتم اخذ عزیر بقدر بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم
 امثال این امورات خدا صا خارج اگر بصر عباد از روی

و قلبشان از نار بعضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند
 آنچه را که ایوم از آن محسوسند قل اعلم اننا امرنا الكل بالتبلیغ
 و انزلنا فی شرا نطا البلیغین بان یصیب بها کل بصیر علی فضل و ذی
 انکهور و عزة و عطاء و مواجبه و الطافه منبغی لكل نفس اراد
 ان یتوجه الی الافق الاعلی ان یظهر ظاهره و باطنه عن کل
 مانعی فی کتاب الله رب العالمین و فی اول العتدیم تمسک
 و یسئل بما انزل از منج الفرقان بقوله قل الله ثم هم
 فی خوضهم یلعبون و یری اسوی الله کقبضه من التراب
 کذلک اشرق نور الامر فی الماب من افق سماء اراده اتمه
 المقدر لعیز الواب و فی قدم اخر یتوجه بکله الی الوجه و طبعان
 الشرفه بحیثه تقبل الی البیت الاعظم یقوم و یقول ترکتم
 قوم لایؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون اذا فازت
 نفس بالعامین و الامرین انما کانت مرقومه من المل البهائم من
 اعلم الاعلی فی الصغفه بحسراء طوبی از برای نفسیکه امام کعبه
 الی قیام نمود و عمل نمود با آنچه از امر حقیقی و مشرق و حی الی این بیان

نازل شد یا خدایب علیک بهائی نیز شرایط مبتغین مشابه آفتاب
 از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لایح و مشرق عجیبات
 الی صین ملتفت نشد و اندک حکم بتلیغ از سماوات مخصوص کل نازل یعنی
 کل این مأمورند و همچنین شرائطی که ذکر شده از حق تطلب کل امتیاز
 فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائین که در مجالس وارد میشوند
 مقصودشان اطلاع بر احکام الهیت و برخی محض استعزاء و لقاء
 شبهه در قلوب بعضی آن ربک محم سید ویری و هو تسبیح بصیر
 و در مقامی اینکلمات عالیات نازل نیستی لکن اراد آن بتلیغ
 مولد آن یزین رأسه با کلیل الاقطار و هر یک بطراز التقوی و
 فی مقام آخر نیستی کل مبلغ ان بدع ماعنده و ماعند القوم نظراً
 الی ماعذاته لعمین القیوم اینظنوم مکرر در این مقامات ذکر نموده
 آنچه را که هیچ منصفی از اردن شنوده لعراته اگر محدودی با آنچه
 حق اراده نموده عمل می نمودند بر اینده انوار آثار قلم اعلی عالم را
 احاطه می نمود از بعضی از خصوصیکه خود را بحق نسبت داده و چند
 ظاهر شده آنچه که سبب فزع اکبر است قلنا و قولنا اتحق لیس

البلیه تخفی و ماورد من اعدائی بل من الذین یسبون انفسهم الی
 نفسی یرنجون ما ینوح بتسلی و قلبی و کل عالم خبیر و کل عارف
 بصیر مکرر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل و
 لکن اذان الوده بقصصهای موهومه از اصغاء کلمات عالیه
 محکات محروم و ممنوعند اگر کیا آیه از آیات نزله رانی
 ایچقه اصغاف نمایند البته از ما عندهم با عند الله راجع شوند
 و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حق جل جلاله
 در باره کل باید عدل و انصاف فرستند نماید قل الهی
 اید عبادک علی الرجوع الیک و المشاهده فی آثار فیک
 الاعلی بعینک ای رب لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس
 عطائک و لا تبعدهم عن سادۃ قدسک ای رب استنک
 بنور امرک الذی عند ظهوره محت آثار لشکرک و الشفاق ان یتدل
 اریکه ابجمل سیر العلم و العرفان و عرش الظلم و الاعتراف
 بکرتی العدل و الانصاف امکانات المقدر احسن الزمان
 و در یک مقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب جمیع چنین قلب

اینمطلوبه از آن اصغایست نماید آنک قد خلقت لنصرتی و خفته
 امری و لکن نصرت اعدای عیسیل کان اقوی من حبسود الملوک
 و اسلاطین و بحیثه الیوم عمل بالایق از حرب الله ناصر عد است
 نه ناصر اولیا یا عند لب لثالی حکمت و بیان امخص صاحبان
 بصر از خرائق سلم اعلی ظاهر فرسودیم که مظاہر عدل و انصاف
 بذروه علیا جذب فرماید از حق بصرو سمع باید طلب نمود قد
 ظهرا لا ظهرفی لاسالم لاسن قبل و لاسن بعد یشهد بذلك ام
 الکتاب فی حکوت لسیان طوبی للتامین و طوبی للفاخرین
 این خلق را دیده و می شناسی اکثری بطنین ذبا بشغول و از
 تغذات حمات فردوس اعلی ممنوع و محروم در مضین
 بیان تفکرنا که باسخه اوام در هوای اوام طائرند الی چین
 آگاه شده اند ربی را که اخذ نموده اند که خلق نموده بعینه
 بشا به جزب شیعه بروایات متوهمین شغولند و از حقیقت امر
 غافل و محجوب القای کلمه از حق بوده و هست دیگر عمل طبعان
 راجع من عمل فلنظرون من اساء فعلها بکوا ای عباد حق

با کله فعیل مایشاء آمده و امتداد ضات عالم نزد این کلمه معدوم
 و مفقود میفرماید ان الله لو حکم علی الارض حکم السماء او علی
 السماء حکم الارض لیس لاحد ان یمتدض علیه اگر سمع و بصر
 یافت میشد نازل میشد آنچه که کرم خاک را از افلاک بگذرانند و
 لکن از برای تهنیتین طنین لائق کتاب سببین لازم نه بگوید لکن
 عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی متبشر روح مانی
 فداء در جواب یکی از حروفات حی علیه بآه الله الایحی در ذکر
 من بظیمه الله صل جلاله و عم نواله و روح الامر و اخلق فداء بی غیر ما
 قوله عزذکره اگر یک آیه از آیات من بظیمه الله تلاوت کنی عجز
 خواهد بود عند الله از آنکه کل بیان اثبت کنی زیرا که از روزی
 یک آیه ترا نجات میدهد ولی کل بیان نمیدهد انتی حال ملاحظه
 کن چه مقامی را با او نام و شنون تا رکنه و بچه مقامی متمسک
 ذرهم فی خوصم ذرهم فی غفلتم ذرهم فی او با هم ذرهم فی
 ظنوخهم بلعبون لا اله الا هو القدر المحسب من القیوم اینکه
 درباره اختر ذکر نمودی بغدادی ظاهرا شده که شبیه و مثل

نه داشته و ندارد بد در هم نام لایقه و اما مال لا تقضی عمل نمودن
 که حقیقت وجود نوحه نمود اینجا و جمیع اصحاب میده
 اصفهانی بی انصاف مال افان و سایر اجاب را بظلم تصرف
 نمود و با تش حرس و هوی بشانی مشتعل که غیر حق از حصای
 آن عاجز و قاصر در این المیم حکومت از او اخذ نمود و کن
 الی صین بصاحبش بر سیده تا از بعد چه شود و حرص و
 طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الولوج کل ایامت
 و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام امانت
 و عفت و صدق بخیاست و مغتریات تنگ بستند لاجل
 اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض عمال
 ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس امر بخرج نمودیم
 و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافل عمل ننموده مقصود از
 خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود
 انما اردنا لهم الثور و الحفظ و هم ارادوا لنا الظلم و الاقرام
 و ما دعاء الظالمین الا فی ضلال باری اعراض و اعتراض

تخیص باصفهائی و رسیق اونداشته حاجی محمد کریم خان
 کرمانی در هر سنه یک کتاب نوشته و همچنین سایر
 جهلاء که ما بسم علم معروفند و صاحب نسخ التواریخ در باب
 حضرت اعلیٰ نوشته آنچه را که هیچ زندقه منی نوشته
 از حق میطلبیم عباد را توبه فرماید تا بعدل و انصاف در
 آثار و ماظر من عمنده ملاحظه و تفرست نمایند و اگر باین
 توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترک تله قوم اعرضوا عنک
 و جادلو ابابا بطل ناطق کردند ان التائید فی یدیه و التوفیق
 فی قبضته یفعل ما یشاء و حکم ما یرید و لکن اعمال عباد بسیار
 از مشاهده امواج بهربیان مقصود عالیمان منع نموده
 ابصار از مشاهده و اذان از اصغاء ممنوعند ان شایسته
 از بعد فائز شوند با آنچه که سزاوار است امروز ضلالت
 و اعمال ناصر و عیستند باید انجاس کل بطراز ضلالت
 مرضیه و اعمال طیبه بیاورند و بعدل و انصاف متذکر
 دارند لعن الله ان الظالم فی قسم الثعبان یدکریم

و نصیرم لو جه الله و ما اراد منكم حراً: و لا شیئا و یری نفسہ
 فی خطر عظیم چه کہ ستر نمودیم و بحال تصریح کل را پنج
 ارتقاء و ارتقاء است امر نمودیم اینکہ در بارہ مجوسین
 و انفاق بعضی ذکر نمودید مہ اکھد ایشانرا موفق نمود
 بر عملی کہ بعرضاً فائز و بطراز قبول مزین سئل آیتبارک
 و تعالی ان یستج علی و جوہم ابواب الفضل و اعطاء و
 تقریب الیہ و یوید ہم علی نصرة امرہ بجنود الحک و لیبیان
 و الاعمال و الاخلاق انہ علی کل شیء تدبرہ یا غلب
 بل تری من یجد سلاوة بیانی او ینصف فیما ظہر من عندک
 و بل تری من یطیر بجنۃ الانقطاع فی حد الہواء قل
 یا قوم اگر این امر عظیم را انکار نمایند چه امری لایق از آرا
 و یا قابل اثبات بگوین اثبات را محو اخذ نماید و این قیام
 مقدس از جلوس خود بوده و ہست و آنچه از قلم اعلی جاری
 البتہ ظاہر شدہ و خواہد شد و لایستی من حرف الا وقد
 یراہ المنصفون مستویا علی عرش الظہور ان تکلم بعلم

و يقول و الناس اكثرهم لا يعلمون * اينکه در باب ششم
 الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بشا هده
 و اصفا قانز کشت اکمه نه انجناب را نمودید فسر نمود بر آنچه
 سبب تهذيب نفوس و ارتقاء کلمه الله الطاعة بوده
 غصن اکبر خدی قبل بجهت اجرا توجه نموده مثل الله
 ان یؤتیه علی نصره امره و ارتقاء کلمه و ارتقاء عباد
 و یوقه علی تطهير اعتلوب و تنزیة النفوس انه هو المقدر
 العزيز الوهاب * ذکر این جناب مرحوم مرفوع میرزا اقا
 علیه صلوات الله الاهی را نمودید که از افکارش
 ایبار ذکر و شایر یور فصاحت و بلاغت مزین چون
 در ذکر مقصود اخبار ناطق لدی العرش مذکور و بنویس
 قبول منور نسئل الله تبارک و تعالی ان یوقه علی
 ما یحب و یرضی و یفتح به ابواب اعتلوب باسمه العزيز
 المحبوب * ما نصر الله قد ذکر کن من طار فی هو آتی و تنک
 یجلی ذکر ناک بذكره توجهت الوجوه الی ما نکت الکرم

و ابجد اشکر و قل لک الحمد با ذکر تنی و انزلت لی
 ما نادی کل حرف منه عنایتک و رحمتک فضلتک
 و عطااتک ای رب ترانی منجذبا بایکت و شتعدا بنا
 محبتک استنک ان تجلینی ثابثا را سخافی امرک الذی
 به اضطرب الافدة و لعقول لا الالات الفرد
 الواحد لعسر الزلود و دیا یضر الله علیک بهاء آیه
 و عنایته اذ کر من قبلی ایکت انها فارت بذكری من
 قبل طوبی لها شهدها انها فارت بحویر لا عدل له و بلو لؤلؤ
 جعله الله معتدا عن الاشباه و الامثال و بها جنتی
 العزیر البدر یح ذکره من قبلی و بشره با عنایتی و نوره
 بانوار تیر معسرفتی ان رنگ هو المشفق الیکرم یا عنید
 نفوس مذکوره در نامه اشجناب بذكر فارت الحمد لله الذی
 ایدهم علی الاقبال فی یوم فیه اشتعلت نار الاعراض
 و فازوا بالاصفاء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب
 تنورت بنور عسرفان و لوجوه توختالی انوار وجه

ربها الرحمن يعيون قرت بنور الايمان ولا اذان فازت
 باصفاء الشداذ اذ ارتفع بين الارض والسماء سئلهم
 ان يؤيدهم على الاستقامة الكبرى على امره الاعز الرفع
 الاعلى بحيث تمنعهم جنود الارض ولاصفونها ولا تنزعهم
 خصوصاً اجهلاء ولا عرفائها ويعتدلهم نور ايشي امام
 وجههم في كل عالم من عوالمه انه هو الحسين الزكيم وهو الغفور
 الرحيم انا ما ذكرنا اسمائهم حكمة من عندنا وانا الامر الحكيم
 النور الساطع من افق السماء رحمتي عليهم وعلى اللآلئ قبلن
 وامن بالفردنجية وخلصين وخلصات وقاتنين وقاتنات
 وذاكرين وذاكرات وعبدين وعبيدات كل در ساحت مظلوم
 مذکورند وانبجاب ايشان را باين بشارت عظمی منور و مسرور دارند
 اينکه شخصی در باره حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده که می باصفا
 الکفایمانند و با شستی نفس والهوی تسکن میجویند
 یا عند لیب اگر مقدسنا عن ابغی و لغششاء و مرتینا بالبر و التقوی
 مشاهد میکنند کل تجلیات انوار نیر الطیسنان و ایتقان

و غمی هنوز میشدند اخذ و اما عند القوم و بند و اما عند الله
 جز آنکه لا عمل لهم تو شاید و عالم گواه که نمیندوم بعد از
 اشراق نیست آفاق از افق عراق بد و قاصد حقیقی و پیک
 معنوی در لیالی و ایام اسل ایران را باقی عنایت مقصود
 عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک امه و خامه بوده
 در جمیع احوال کوشش از قلم جاری و سبب میل بیان
 باراده امام و جوه طاهره و مقصودی جز اصلاح عالم
 و تهذیب نفوس امم نبوده در او اول امر اعمال تقی می نکرد
 مشاهده میشد که بر صبیری بحق پناه میبرد و در جمعی در
 لیالی و ایام معجز و افعال نجات میطلبید تا آنکه از فضل
 و عنایت تخریر و بیان فی اجماله اعمال شایسته باعمال طیبه
 و اخلاق غیر مرتضیه برضیه تبدیل گشت از حق بطلبنا سر
 تائید فرماید بر عرفان مقصود نمیندوم چه اگر آگاه شوند خود
 استرار نمایند آنچه را که حال مسکنند سنن لضم
 التوفیق فی کل الاحوال انه هو الغنی المتعال ذکر مردم

مرفوع حسن خان را نمود مذکور در سخن معسر ضمیمه مین و مکرین باقی
 ابی و نسیق اعلی صعود نموده طوبی له و غیره مال عمره
 قد فاز بما لا فاز به احد من قبل بریه المقریون فی هذا الحین
 علی امتام کریمه انا کنا معا اذا اراد الحضور والتقاء و ذکرنا
 بما ماج به بحر الغفران فی الامکان و بلج عرف عنایه انما
 العالمین و انزلنا ما قرت به اعین لعارفين و
 ارسلناه الی ارض الطاء ان رحمته ربک احاط الوجود
 من الغیب استعوده و یل للذین ما عرفوا مقامه و علموا
 ما لاح به کل منصف و ذرفت به دموع العاشقین و یل بهتی
 الذین ظلموا و یجحدون لانفسهم حین الاخذ من مغزاون
 محرب لا و بیانی الذی به انجذبت حقائق الملائ الا علی و
 الفردوس الابی و انچه عسیلا قل الی الی الفین
 قلوب عبادک و عرفتم ما اردت لهم بحدک لو یعرفون لیونک
 علی انفسهم و یكون علی ما فاعینهم فی ایاک ای رب
 لا تدعهم بانفسهم ولا تنعمهم عن لثمت رب الی شمس عرفانک

انک انت المقدر علی ماتنا ثم جعل اجر الذین یقولون کمزراً
 لهم عندک انک انت الفضال الایمن وایحفظ الحارس
 الیمن ؛ ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم
 الهی جاری و نازل بنیستند هم ذکر صلح جناب قاسم خان علیه
 بسم الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا الشداء
 من شطر اعظم و الکبریا و رودها فی ابنته علیها و استقراره
 فی غرور قسم علی فوق باها قد نسبت به ذه الغرور لائل
 الباء سنل الله ان یزل علیها فی کل صین ما تقریبینا و
 یفرح به قلبها انه هو الغفور الرحیم ؛ ذکر ام و ختمین را نمودیم
 طوبی لهن و غیما لهن ان لطن نوم فی البطن الاعظم اراد
 ان یدکرهن با تبقی به سما نهن به و ام ملکوت الله العزیز
 المحمد و طوبی لک یا امی و ورقی با اظفر الله منک من قام
 علی خدمه امری و ذکری من عبادی و ثانی بین جنسلی قد
 وقفه الله تبارک و تعالی علی نشر اثاره الی نور الشرف
 الارض و السماء و نورت الافدة و الهلوب ؛

وقد زنا لك بعض اجره في مبلغ الامر واظهار الكل بالحكمة
 والبسيان يا عنديب كبر عليها من قبل بشرا بعنايتي
 ورحمتي التي سبقت الاشياء ونوري الذي انار به الوجود
 ونذكر احنك في هذا الجمن وبشره بعناية الله رب العرش
 العظيم يا ورقتي عليك بهاني ورحمتي نسئل الله تبارك
 وتعالى ان يزنيك بتسعين العرفان وينورك بانوار
 الايقان ويقدر لك ما قدره لامانه اللاني طفن العرش
 انه هو السامع الجيب ونذكر امتي الاخرى طوبى لاذن
 سمعت نداء يا امتي ويا عبادي ولقلب فسبل الى الله
 مالك يوم الدين يا منجى بذكري اياك وسبتي
 بحمد ربك العزيز العظيم ونذكر امانتي في الاطراف
 وبشرتهم با قدر لهم من لدى الله العسود بخير ان
 التي فازت بالاقبال انها من اعلى الرجال عند الله
 طوبى للفائزات والفائزين يا محمد شررت العالمين
 ذكر خباب غلاما معلى را منو ديد يا غلام قبل على هل تقدر

ان تسمع بیانی با استقامت تفتح به ابواب اذان من فی
 الامکان * و مل تقدیر ان تنطق بسببان تنطق به من
 العالم قل لا و نفسک الا بحولک و قوتک و لله خزائن
 البیان لو نزل ایه منها او یخبر لو لو منها لری الناس
 سکاری من حسیق بیان الله مولی الوری ان ربک هو
 المقدر علی ما یشاء و هو الفضال الکریم * قد ذکرک
 من قام علی خدمه امری و طار فی هواء حتی ذکرناک
 بایات ظاهراً نوراً و باطنها رحمة و فی باطن باطنها
 ما ینادی بهذا التنبأ العظیم * البهائم علیک و علی
 الذین ما تخفتم سطوة کل غافل مریب * یا غلب
 نعوسیکه اقبال نمودند و بخت با انجناب معاشرت کردند
 و یقول ما نطقت فی الامم الا عظم فائز گشتند و هم چنین
 اما ینکب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولی الاذکار
 کرده اند کل تجلیات انوار آفتاب عنایت مقصود عالمیان
 فائز امروز بجز تواج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی

اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشت و از اهل حجاب
 در قیوم اسماء از قلم اعلیٰ مذکور و مرقوم اولیای آن
 ارض را سلام و بکیر برسان و هم چنین امام موقفاست
 در ظاهر اسامی مستور و لکن در باطن ظاهر شود*
 این ایام حکمت الهی سبقت گرفته اند و بعلم انجمن
 علم کل شیئی کتاب سین* ذکر جناب حاجی علی را نمود
 و هم چنین جویش شرط انس* او امر و احکام الهی
 هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی
 بهائی باید در آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده ملاحظه نماید
 اگر مطابق بجهت حرکت نماید و اگر موافق سکونت
 ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه
 معین نماید و بعد حرکت کند بیح اطلاق هم نزد مظلوم
 محبوب نه کرد ادای دیون بسیاری از نفوس قائل
 ادای حقوق الله اراده می نمودند و منع نمودیم یا عیب
 بلایای این مظلوم سبب عطفش اجتماع نفوس در حول

بوده در جن جمعی از هر سبیل موجود حال از صغیر و کبیر و
 اناس و ذکور قریب بصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم
 و وضحت بعضی بنا بر جیل ثابت و راسخ و برخی بشاید
 نوسیدگی و بعضی هم معلومتره و سیفل اخری و حق با کل عبادت
 کبری سلوک میفرماید بیت و یکسینه با این جمع در جن
 ساکن * قل القدرة لله رب العالمین * الحکمة مقصود
 العارفين * الرأفة معبود من فی السموات و الارضین
 الشفقة مولى الاولین و الاخرین * جلال در توجه
 اذن داشته و اما ان دو نفس دیگر بعد از ورود در
 پس بعد طلب اذن نمودند و از حبه فضل محروم نمائند * ان
 ربکم هو التامع الجیب * باری شرایط نفسیکه باذن
 فائزند اینست * اول صحت مزاج و صحت بدن * ثانی
 اسباب سفر از نقد و غیره * و شرطیکه عظم شراط است
 تحصیل اذنت در محل و مقام و اگر کل موجود باشد
 و حکمت اقتضا نماید حرکت و توجه جایز نه حق میفرماید

ولله على الناس حج البيت وبعدهم ما يدعون استطاع
 اليه سبيلا. از حق مطالبیم که تا ناید فرماید تا عمل نمایند
 آنچه را که بآن نامورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه
 سب علو و ستر و محبت و الفت و اشاد عباد است. ان الله
 هو الامر الحكيم. اینکه در باره توجه عباد و اشتغال ایشان
 ذکر نمودی که در هر سنج جمع کشیری نظر بشویق چا و شهادت
 افق اعلی و ذروه علیا می نمایند این مقام مقام شکر است
 چه که نفوذ قلم اعلی عباد را با این مقام آورده مع اعراض
 کل جواهر و وجود را باراده بطلقه اخذ کرده مع آنکه در
 ایامی ظاهر شده که از هر جهت صفوف و الوف و مدافع
 و سیوف موجود مع ذلك منقطعا عن العالم کل را دعوت
 نمودیم با آنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و رحمت
 عباد و تسبیر طراد است. این ظهور ظهور رحمت کبری و عیان
 عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده
 و معاشرت با جمیع ادیان بروج در یگان امر فرموده.

انجناب دیده و میداند آنچه از قلم اعلی در زبر و الواح
 نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین امر
 نمودیم بقرائت کتب قوم سیمع این امور عنایتی است که
 از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بعضی اما مور
 استعمال لباس جنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل
 ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهوره و لکن در نظر
 اعظم منع برداشته شد و بجای آن حریت عطا و عنایت
 گشت انشاء الله انجناب یعنی مدائن منسوب روح
 و ریحان مؤید شوند و باقی آثار آنرا بحکمت و بیان توفیق
 الهی تذکر بچند بسیار آنه علی کل شی قديره و بشرک
 فی ذالکین بجنور ما ولد من ابکار افکارک و اشترق من
 اقی خلوصک و خضوعک و خشوعک و قره امام الوجوه
 سنن الله ان يعطیک اجرانی کل عالم من عوالده و یقدر
 لک ما یكون باقیاً بقاء ملکوتیه الله هو الغضن الکریم و
 الوید الحسنی زنجیره اولیای بر محس را از قبل مظلوم سلام

و تجریر برسان و بانوار شیره بنیامین رحمن متوروار استمد لاله
 انجانب سباحت اقدس فائز این ایام انشاء الله ملاحظه
 میشود نسل الله ان نظر لک فی ذکره و ثناء ما تجذب به
 القلوب انه هو القدر العزيز المحبوب التورک شرف
 من افق سماء بیانی علیک و علی من سیمع فو لک فی هذا
 التبا الاعظم و هذا الامر اعظم
 هو الله تعالی نشانه العظمی البلیک

نیطلوم بین انیاب ذناب بوده و هست در این حالت
 صریقتم اعلی قطع نشده و بذای مقصود عالم توقف ننمود
 در جمیع آجیان اهل امکان از افاق رحمن دعوت نمودیم و چون
 اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نمود حسرتی
 باسف و سنان ضد مقصود عالیمان نمودند میگویند
 آنچه را که هیچ مشرکی نکفت و هر یوم جائلی کلمه گفته و میگوید
 باری عبده عمل بسیار در این بار ارضی هم شاید ظاهر
 شود چه که نفاق ناغفین را از قبل اخبار نمودیم و در هر

بلدی ظاهر شده و میشود از حق مطلبیم اولیاء خود را از شر
 آن نفوس حفظ نماید و تسلو بر ابا نوار الفت اتحاد منور
 دارد * یا ضرب الله بشوید ندای مطنوم را در عقین قبل
 تفکر نماید چه مقدار از نفوس را بطنون و او با م مبتلا
 نموده اند حق گفتند و شهیدش نمودند * یا قائم گفتند و برین
 سب و لعنش کردند اینت شان عباد غافل عمل نمودند
 آنچه را که عالم عدل کریت استیلم انصاف نوحه نمود *
 غافل در این ارض و ارد ظاهر اظهار و فاق ایمان
 در باطن کفر و تقاق و لکن ستار ستر فرمود و ذکر نفرمود او
 حق را غافل دانستند از عدم اظهار عدم اطلاع کمان خود
 غافل از آنکه اسم ستار بیدیل مختار ثبت است و ستر
 طلب فرمود * ای دوستان بر امر ثابت و راسخ باشید
 اگر نفسی کلمه بگوید در جواب بگویند ظاهر شد آنچه که بیک
 تجلی از تجلیات انوار امرش عالم را روشن و منور نمود
 و یک بیان از بیان منزل از سماء شیش کل را از کتب ملک

و بیان اممی نیاز کرد طوبی لمن فاز بانته و آیات و اعراض
 من کل ناعن عبیده * باری هر نفسی ایوم ذکر می نماید که سبب
 اختلاف شود لدی الله مردود بوده و دست لعنه الله امر تا
 او کامل و ظهورات منتهی لکن بنوش مجله مثل بنوش قبل و بعد
 و اختلاف دوست داشته و میدارند نسل الله ان یوقتم
 و یوقیه هم علی نصره امره لعنه ز البدیع و منعم عما یختلف
 اتناس و یخلف من بنوات شیاطین * بایسند ز نام شمشا
 که جناب اسم جو د علیه بهائی نوشتی در ساحت اقدس حاضر
 و ذکر جمعی از اولیا را نمودی الله الحمد از اول امر تا صین موقتی
 بذكر و شنای حق و هم چنین بذكر اولیا اقبال نمودی توجه کردی
 و بر خدمت قائمی بن عیدران یکر مطلق به لسان اطلوم فی
 سجنه البیسین * جناب نبیل اکبر علیه السلام الله مالک القدر
 از قرار مذکور لاجل تبلیغ بجات آخری توجه نموده اند *
 نسل الله ان یتده و یوقه علی ما یحب و یرضی جناب جواد
 علیه السلام الله او و نتمین بذكر و شنای خدمت امر میشوند

ذکرت من فضل الله عليه انه هو الغضال الکریم * ذکر جناب
 معلم را نمودی ذکر ناه من قبل ومن بعد بذكر بیع همچین
 ذکر نفوس اخروی هر یک فائز شد یا آنچه که در جمیع کتب و
 صحف الهی مذکور و مسطور است * یا استوار قبل علی قل
 الهی الهی لکت الحمد با بدستی و امضتی و عرقنی و عقیبتی
 الذی اعرض عنه کثیر عبادک و خلقتک اسئلتک بنقطة
 التي بها فصلت الکتب والذیرو الالواح والمرتجف
 صحائف مجدک و اسرار امرک ان تجلیني ثابتا علی جنک
 بحيث لا تمنعني شبهات من یاتی و یوسوس العباد لثباتی
 فی یوم التلاق وانک انت مالک الآفاق و مؤلف
 القلوب ما یمکن لیسیر التوابع ما یمکن السمع
 ان یداء من شرط السجود ان لا الاله الا هو الفرد الخبیر * اذا
 رايت انجم سماء بیانی و شربت حسیق العرفان من
 كأس عطائی قل الهی الهی لکت الحمد با یقظتینی و ذکر تینی
 فی سجک و ایتینی علی الاقبال الیک اذا عرض عنک

اگر عباد کن استسک بقیام مشرق امرن و مصدر احکامک
 و مقوده و نقطه و صمت و ظهور و صیانه و سکون و حرکت
 ان تجلی فی کل الاحوال مناد یا ما سمکت بالحق و لیهان
 و ثبات علی امرن بین الادیان * ای رب لا تنس عنی کثر
 عنایتک و لا عن شرج عطااتک قدر لی ما یجلی نقطتک
 عن دونک و متمکنا بحکمتک انک انت المقدر المستبدر
 یا محمد رضا ند امرت فمظلوم لا زال بین ایادی اعدا
 بود مظلم ظالمین و اعراض منکرین و سطوت معتدین
 و ضیفه علی و بضائه مرده او با از ذکر مالک سماء و خاطر
 سماء منح نموده امام و جوه با علی القدر آمل را دعوت نمودیم
 و لکن قوم کفر حق را پذیرفتند و با او ام مشغولند مخصوص
 معرضین اهل بیان مقام تصدیق تکذیب نمودند و مکان
 شکایت آغاز کردند از حق مطیلم ترا آید و سر باید
 بر استقامت و خط آنچه عطا فرموده او ست بخشنده و
 مهربان * یا قلی الاعلی سید عبد العزیز را ذکر ما تا ذکر او

بشرق نیز استقامت جذب فرماید * ای مسلم روزگفتار است
 بگو آنچه باید گفت دوستان الهی را از رینو حشمتی محروم
 شما و از در بای غشش ربانی منع مکن بوم بوم تو است
 از خزان عسانی و بیان عنایت فرما آنچه که سزاوار ایام است
 بگو ای دوستان نور الهی از اعلی افق عالم ساطع آید
 شمس حقیقت و خورشید دانائی آفتاب ظهور بهر کسی
 نماید شده بلکه اسما حسنی و صفات علیا طائف
 حوش بوده و هست با بصیر حدیده نظر نماید و بقلوب
 فارغ توجه کنید بصیر مغناطیس است از برای باب انش
 آگاهی و دانائی عقل از بینائی بصیر است * طوبی از برای
 نفسی که راه راست را شناخت و با وقتک نمود * اما
 تذکر فی حد المقام ابان الذی صعد الی الرفیق الاعلی
 امر من لدی الله رب الارباب * اما طهرناه من کوثر
 العفو و الغفران و ادخلناه فی مقام عجزت عن ذکره
 الاقلام * البهاء من لدنا علیه و علی الذین ذکره بسا

نطق بهتسم الاعلیٰ فی ذالاعتام الریسع * قد اخذتہ نسائم
 العنایة والالطاف من کل ابجات ہذا من فضل اللہ مالک
 اترقاب * انا تذکر فی ذالاعتام ضلعہ والذین امنوا باللہ
 مالک الادیان کذلک نطق بہتسم اذکان مالک القدم
 فی سجنہ الاعظم باکتسبت ایدی الظالمین * مایسند
 ذکر اولیای ارض او شین و اطراف مکرر از قلم اعلیٰ جاری
 لثالی صدق عرفان لازال با یاد می مستبیلین ارسال
 کشتہ جمیع را از قبل مظلوم ذکرنا و تجسیر رسان شاید
 نفحات بیان رحمت ایشان را از احزان وارد و مظهر نماید
 و بجز اگر فائز فرماید * ذکر جناب اقا سید احمد را نمودی
 از قبل مظلوم تجسیر رسان از حق مطلبیم امطار رحمت را
 کہ از سماء فضل نازل و جاریست منع ننماید * یا احمد
 یا ثار فائز شدی جہنما کہ شاید با عمالی فائز شوی کہ بخش
 از عالم قطع نشود کوز عالم بکلہ الہی برابری نماید قدر کلمہ اللہ
 بدان با و متک نمانا عین بسیار از حق حفظ طلب کن او

سامع و اوست مجیب اما اردنمان مذکر من ستمی بحسین
 الذی صدق الله رب العالمین قسم بافتاب افق سماء
 معانی که آنچه از قلم اعلی در باره نقوشیکه بافق ایهی صعود
 نموده اند جاری و نازل میشود همان صین آن ارواح
 مجزوه راقوت عطا فرماید و همچنین بر عزت و رفعت و
 نعمت و راحتشان سفیرایه حکمت بالغه این مقامات را
 فرموده کخط عباد حسد آیه از آیات این ظهور کتابت حسین
 از ذکر نقطه موصوفه در الواح مقام آیات و حروفات و
 کلمات نزو تبصیرین معلوم و واضح و ظاهراست همه کلمه
 حسین علیه بهائی از آیه مبارکه که فارشد با آنچه که شبه و مثل
 نداشته و ندارد * مایسند فضل الهی عباد را اخذ نموده
 و اسم غفار و ستار عنایات خود را اظهار نموده بشناخته
 عدل ستور و تیر فضل از افق سماء عنایت شرقی ریح
 طوبی از برای نقوشیکه در این بحر سیر نمایند و بیابند آنچه را
 که سزاوار دانایست * مایعلا معلی بشنوند ای مظلوم را

و در امر آنه مستقیم باشی بستمیکه خود را بغایت حق از دوش
 مستغنی نشاید و نمائی اگر با یتیم فائز نشوی از نفاق
 ناعین و مجتنب قینه و اختلاف محفوظ مالی حسد کن بکن
 عالیمان را که ترا ذکر نمود و با نامت اعلی فائز فرمود او نام
 و ظنون لائق تمجیدند بود و دست بانوار عین ناظر
 باش و بجز استقامت تمسک مکرر ذکر او لیا در رحمت
 مظلوم بوده و از برای کل استقامت میطلبیم او مستغنی
 و مرمان * یا ایاتر اب ذکر ت نزد مظلوم مذکور و بد کفر
 اعلی فائز گشتی از حق میطلبیم ترا باید فرماید بشا سیکه
 حوادث عالم و ضوضای امم و اشارات جهلاء و گفتار
 ضعفاء و شبهات علماء شمارا محزون نماید با هم حق
 سرور باشی و با و مانوس در جمیع احوال از حیرت محبت
 محبوب عالیمان بیاشامی و بیادش عالم را فراموش
 کنی و تقی علیه آن را از قول مظلوم تکبیر برسان * و
 با شراقات انوار نیت کرم بشارت ده شاید این بیست

سبب استبانه اهل عالم گردد و بر اقدار قسطنطنیه و نفوذ
 کلمه علیا احدی آگاه نماند و بیان که از اقیانوس آسمان اراده
 مقصود و عالمیان ظاهر میشود عرش عالم را حدیث نماید
 و معطر میآورد و طوبی از برای نفوس که میبینند و بیایند
 البها من لدنا علیکم و علی الدین سمعوا التذاه اذ ارتفع
 من الافق الاعلی و قالوا لکن الحمد ما یقصد العارین
 و محبوب المخلصین * مایسند قلم اعلی زبحر عکاه
 محض مفضل و عنایت اراده نموده بسم نام و کاف
 علیه کلماتی را ذکر نماید و ما بشرافات انوار آفتاب
 بیان حسن سرورش دارد و مایعقب صدق اسمع
 تذاه المظلوم آینه نادی فی کل الاشیان امام وجود
 الاذین یدعوهم الی الله رب العالمین * و تذکره
 من قسطنطنیه و تذکره باستانی و بشرهم بعنایت الله مالک
 یوم الدین * قد قضا امام الوجود فی ایام زلت هفت
 اقدام احمدی و بشهد بک من عند کتاب حسین و معنا

ثم انك ذكرناك واقبلنا ايك لشكر ربك المشوق الكريم
 قد انزلنا الآيات وانزلنا البيِّنات وفتحنا على وجوه
 العباد ابواب رحمة والالطاف من لدى الله لهم
 المحيية وامرناهم باليقين اليه وايدناهم بفضله الذي
 احاط العالم ورحمة التي سبقت من في السموات
 والارضين انك اذا وجدت عرف بياني وشربت
 رحيق الوحي من كأس عطائي قل الهى الهى لك الحمد
 بما ذكرتي وانزلت لي بالانقطاع عرف بدوام ملكوتك
 اشهد يا الهى بوجدانيتك وفردانيتك استسلك
 بنفوذ مشيتك واحاط ارادتك وبانواع بحسب
 بيانك وانوار منير برهانك ان تجعلني منقطعاً عن
 دونك ومتوجهاً بكل اليك الهى الهى ترى اقبال اليك
 وتوسلى بحبك نور ظاهري وباطني بانوار معرفتك
 اى رب لا تجعلني محروماً عما فتدته لاصفياك ولا
 ممنوعاً عما انزلته في كتابك اى رب استسلك بالكلية

التي بها نقت جبال الاوهام ونفطر سماء الاديان
 ان تجعلني ثابتا على امرك وراسخا في جنك بحيث لا معنى
 لغايق دنيا عقين عن الاقبال الى افقك ولا سطوة لغايبين
 عن اخذ كتابك انك انت المقدر على ما شاء لا اله
 الا انت لعيلم الحكيم * وذكرك في هذا المقام من سبي ^{لطف} على
 يشكر الذي ذكره اذ كان بين ايدي الظالمين * ^{لطف} على
 سمع رعايته بحب آفي ذكرت رامود و اين كلمات مخصوص
 تو از نام الكتاب نازل تا روح را تازه نماید و ارکان را
 قوت بخشد و بر امر الهي ثابت و مستقيم مانی چه بسیار
 از نفوس با و با هم تمسکند و بجز في اعراض نموده و مینایند
 از حق جل جلاله بطلب کل را تا یبیدند مایه و قوه شانه
 عطا کند و هم چنین قوه ساعده و باصره تا بیابند
 و مینید و بشنوند * یا مهدی اهل بیان حزب شیعه
 و او با هم و ظنون و همچنین اعمال و مقامشان در يوم
 جزا کل را مشاهده نمودند مع ذلك در ترتیب همه حزبے

مشغولند اینست شان عباد اعرف و کن من المستعین
 نه انجمن اولیای مذکوره در کتاب سمندر هر یک
 بیوضات فیاض حقیقی فائز گشتند و نغمه کلام
 بزرگ انجیل و مرجع امر الله ان کان مذکور الی المظلم
 بزرگ لایفقد نوره و لا تعسیره حوادث العالم و لا قنفا
 الامم و لا حجیات المعتقدین * یا خلیل اسم التذآء انه
 هو الله لا اله الا هو قد ظهر و انظر امره الحكم المبین *
 فانه قصص العالم و لا ظلم الذین کفروا بایوم الیوم الیوم
 یا خلیل اخبر المل عالم حذب ایران بوده و هستند *
 قسم بافتاب آن که از اعلی افق عالم مشرق حنین منابر آن
 دیار در کل چین مرتفع و اول ایام در ارض طایرین حنین
 اصفا شد چه که ترتیب سبب از برای ذکر حق جبل جلاله
 بوده و حال در ایران مشرب مقصود عالمیان شده
 ملاحظه نما اخرا حزاب چه کرده و چه گفته معر ضمیمه بیان
 بر اثر آن حزب مشی می نمایند جناب حیدر قبل علی علیه

بهائی و عنایتی از ارض صا، نوشته که متوجهین این ارض
 تاس با کتاب ایقان مطبلع او امام دعوت مینمایند
 اینتشان عباد کو عدل و کجاست انصاف در هم
 فی خود هم بلعیون و نذکر محتمد اقبل کریم و بشر بعنایت
 العزیز الحمید ذکره بآیاتی و بشره برستی التي تسبقت بفضله
 الذي احاط الوجود انشاء الله بنا رسد رسته عمل باشند
 و بنورش منیر و با غصانش متمتک بشأنیکه عالم را معدوم
 و مفقود شدند البهائم علیک و علیه و علی من معک و علی
 کل ائمتهم و نذکر من سستی جی الذي حضر و فاز و ایدیه
 الله علی الانصاف فی هذا النسب العظیم یا جی حضرت
 و سمعت و رأیت اذ نطق له تسلم الاعلی اذ کان ستمو یالی
 عرشه الرضیع هیت المین شرب حسیق الالهام من الاری
 البهائم ربه مالک الانام و تمسک بالبحر التي انزلنا لانه
 الواح شتی و با امرنا اجساد به فی کتابی امین
 بسم الله الاقدس الاعظم الاعلی

مکتوب اینجانب بنظر کسب و آورد و اذقیص کل اشرف تعالی
 حب مالک بسما و صفات متفوتع «بجود که از فضل
 رحمن حبیب عرفان فائز شدی و این فضل بسیار عظیم است
 چه که عارف شدی بمقامیکه کسری از عباد از او مجتنبه
 ایوم ملایمان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشایخ پیمایند
 انقدر عارف نشدند اند که مقصود از ظهور نقطه بیان روح
 من فی الامکان و نهاده چه بوده اگر گویند مقصود بیان
 توحید و علو تفسیر بود کل شجب و اویشد این باشد که
 لا اله الا هو از افق سنا ریشیت رحمانی شمس طالع نشد مگر آنکه
 علی همیشه ان لا اله الا هو تجلی فرمود و از رضوان و حاجت
 ربانی نفی ساطع نکشت مگر آنکه عرف توحید از او در هوب
 بی آنچه در مقامات توحید و علو تجبیه ذکر فرموده اند
 مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محجب در این صورت
 باقی مانده از برای آن نفوس مکر توحید لفظی که کل بیان
 ناطقند قسم سلطان بفعیل بایش آء که الفاظ در این ظهور

اعظم عاجزند حاصل معانی مکنونه که در قلم این مستور است
 نظر ملاحظه بر سر عونیه من هسل بیان خرق حجابات الفاظه
 آنچه رسد بطور معانی اگر چه سببیه بن از هر کله از کلمات
 این ظهور معانی مالا نهضایه ادراک نموده اند و لکن این
 مخصوص باین نفوس است و از دون ایشان مستوره
 بنجام حفظ مختم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کل
 ظاهر میشت آنچه الیوم از او مجتنبند و اگر بگویند که مقصود از
 ظهور آن بوده که احکام ظاهر بذالیه را مابین برین ثابت
 فرمانند جمیع رسل باین خدمت مامور و نزد اولوالعصره
 این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است اکثری
 از اسباب ثباتی مجتنبند که احتجاب ملل قبل از نطق مجوشده
 بقضا علی الله در بر حین با اعتراض جدید تمسکند با اینکه
 کل میدانند که باین ظهور عظیم ما نزل فی اسمیان ثابت
 و ظاهراً مخفی شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در خرق
 و غرب آثار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این طسعه

امضا شده مع ذلک مقصد از نوشته و نویسد که بیازا
 نسخ نموده اند که شاید شبهه در قلوب القا شود و معهودت
 عجل محقق گردد* ای اهل بیان متکم باشد قدری انصاف
 دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمایند
 و بقلب مقدس تفکر کنند منتهی رتبه بیانات که در بیان
 مذکور است بقول هسل آن مقام توحید است و معجزین
 بالمره از این مقام محجوب چه که هنوز بقامی ارتقا نموده اند
 که مظاہر حق را یک نفس و یک ذات و احکامش از یک حکم
 مشابه نمایند دیگر چه توقع است از این نفوس نفوسیکه
 خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده نمایند در امثال
 این مقامات که یکی از مراتب توحید است و اقصی توحید محجوب
 و ابدا شاعر نیستند که در چه حالتند بر نفسی لائق مقام
 کلامتند و هر وجودی قابل اشامیدن زلال معانی
 که از عین مشیت رحمانی در این ظهور عرضیه انی جاری
 شده نه بی این استیاز که در الواح الهی گرسه مقصود

مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منجبه
 در آن نفسی انقدر شاعر نباشد که مستثنا احکام الهی را واحد
 ملاحظه نماید و الله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است
 از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع
 عرضمدانی محقق منبج شریعت قبل است با از منظر
 الهیه که آمده اند و تأیید احکام قبل فرموده اند و محسری
 داشته و ثابت نموده اند چه که حکم منظر قبل بعینه حکم منظر
 بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی مشرق گذارد
 و باین احکام الهی و مظاهر عرضمدانی فصل مشاهده
 نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود بگوای احوالها
 روزگار و عبسیند و ناله مکنید اگر قادر بر صعود سما و معانی
 نیستید اقل آنچه در بیان نازل شده ادراک نمایند
 که میفرمایند من نفس محترم و مایه نظر منی ما لخصه منه و در مقامی
 میفرمایند اگر اعتراض و اعراض المل فرقان نبود هر چند
 شریعت فرقان در این ظهور منبج نمی شد منبج و اثبات هر دو

در معترقدس واحد بوده و خواهد بود لوگنتم قهر فون *
 جمیع امور معلق است بامیت الهی و اراده آن سلطان
 حقیقی چه اگر در این زمین حکمی از سماء مشیت رحمن نازل شود
 و جمیع عباد را بان امر سر ماید و در آن بعد فتح آن نازل
 کرد لیس لاحدان بعرض علیه لان المراد ما اراد ربکم
 مالک یوم الیعاد و در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید
 که بعضی آیات نازل و بای بعد نسخ حکم ایقیل شده کویا
 مشرکین بیان قرآنم نخواهد اند در این مقام چه میکنند
 که بنوز باین عباد حکم ایقیل جاری نشده بود و ثابت
 نمانده چگونه جایز بود که بای دیگر نسخ شود فوالذی انطقنی
 ما یحیی لا تجدون من هولاء الا کفرا و طغیاناً و غفلاً و شورا
 غفلتشان بقامی رسیده که آنچه ایقیل بان موقن بودند
 و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان
 حال بهمان متمک شده و بر سلطان غیب و شهود اعراض
 مینمایند ۱۰۰۰ مسج من هیچ رعاع و غفصل من کل

غافل و ابعده من کل بعید و اجمل من کل جاہل ذرہم
 یا قوم یا بنصہم لیسوا فی ہرخصم ویلعوا یا عند ہم
 فوالذی نفسی بیدہ کہ جمیع کلمات بیان احکام منزل
 در ان از ظلم ان شرکین نوحہ سینما یہ نظر باستحکام
 رمایت خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن برین
 وارد آورده اند آنچه را کہ هیچ ملتی بظاہر الہیہ وارد
 نیاورده افت لائل لبیان غایت فضل رؤسا شان
 آفت کہ ظہور یکہ بیان بشارتہ لہ نازل شدہ این حکم
 محکم را انکار کردہ اند و در جسم رحمانی کہ در کل کتب حرام
 بودہ خیانت نمودہ اند و صرف ثالث مؤمن بن نظر بہ
 شہید نمودہ و انقدر بیشتر مند کہ با این افعال نتیجہ
 منکرہ اعتراض با این ظہور نمودہ کہ هنوز حکم بیان شدہ
 نشدہ ظہور جائزہ ملاحظہ کنید چہ قدر ناس را جیسر
 فرض گرفتہ اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمہ و آیات متفقہ
 بیانند و بقول منویسند لا تأکل البصل ولا تشریب الخان

و بقدریکه صد هزار شریعت با ما واقع شده و جاری گشته
 اعتراض نموده و کافر شده اند و چه قدر بی بصیرتند
 این خلق که کوشش بر خرافات ان نفوس داده و میدانند
 و معاذیری که عظیم از خصیاست از ان نفوس شنیده
 و پذیرفته اند فو الله اگر نظر کور شود بهتر از آنست
 که بان اشارات ناظر گردد و افتد معدوم شود
 بهتر از آنست که بان حجیات مجتبیانند و دیگر غافل از آنند
 که در دستمان علم الهی نفوسی ظاهر شده اند که
 باستنطاق حق را از باطل متبینه دهند و بنظر اهل
 اکبر را از اصحاب سقر شناسند و بعنایت رحمن با
 نزل فی ابسیان عارف شده اند علیهم رحمة الله
 و برکاته و بدائع فضله و الطاف مخصوص اولیاء علی
 احکام الله نازل که این ظهور مستعرض اینگونه امور
 نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنانچه منفرین
 هر نفسی سوالی دارد و یا آیات میخواهد حال سوال نماید

تا نازل گردد که مباد و عیب از ما بقده سوالی شود که سبب
 خزن آن جمال قدم کرده و مخصوص صیبر مایند بموالی که
 یسطق فی کل شیء بانی انا الله لا اله الا انا لست لایستی لاحد
 من استراض و جمیع این تاکیدات نظر بان بچوده که علم
 بوده اند حاصل بیان بچه امور تمسک میشوند جو هر فرد یکی
 بعنایتی لطیف و رستق است که جمیع من فی البیان صحت
 فرموده اند ابد این بدی حکم نمایند بحر فی که رانکه هموم
 از او استقام شود ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرر
 وارد آورده اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهری که
 از اول ابداع تا جن نشده و ایاتی نازل که شبه
 آن اصغنا کشته و آنچه از بحر اعظم سوال نموده اند
 جوابهای شافی کافی شنیده اند و اکثری از نقوش
 آنچه طلبیده اند بان فائز شده اند مگر اموری که ضرر
 و قبح آن از نظر سائین و طالبین مستور بوده لذا اجابت
 نشده و محض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر

یکی از آن مشهود کرد و کل اهل عالم منصفق شوند باری
 و رقاء الهی را در همه عالمی بخی و بر بر فتنی از اقان
 نغمه ایست که غیر الله احدی تمامه ادراک ننموده و نخواهد
 نمود نفسی غیبی که از آن محمدین سوال نماید که در این مدت
 کجا بوده اند آیا سببیکه این غلام الهی باین اعدا با تشا
 اثار الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود در وسای بیان
 از خوف جان مستور و بافتوان معاشر بودند قائلیم
 و چون امر الله ظاهر شد بیرون آمده احکامیکه کل
 بیان با و محقق و منوط بوده از میان برداشته اند چنانچه
 دیده و شنیده اید در ظهورش که منصوص در بیانت چه
 میگوید جناب سیاح علیه بهاء الله موجودند و این ایام
 تلقاء و چه بوده مذکور نمودند که در اخسرا ایام حضرت اعلی
 روح ما سوینند با و بشارت فرموده اند که بقاء
 مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را
 باین ظهور عظیم بشرک باشد نوشتیم مع ذلک مستنبه

شده اند سید محمد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او سید
 از جمله تازه از آنجا که به قولی ظاهر هر که مقصود حضرت
 اعلی باشد تسبیح بعد از طهور منظر است در استغاث
 حال ملاحظه نماید چه معنی از صراط صدق انصاف
 بعید مانده اند فو الله اگر زبان لال شود بهتر از ذلوتین
 کلمات از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب جعل
 و افترا از ایشان شنیده نشده و لکن عجب است از اهل
 بیان که باین حدیثهای مزخرف کوشش داده و پسند
 افکندند و بچنانهم و لو فاقهم شعورشان بقامی رسیده
 که تازه در این ایام یک خبیث مثل خود را باین اسم
 اعظم نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات مستزله
 در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم
 نامیده شده لعنهم الله سوف یرجمهم الله الی مقترجم
 فی البهوتیه و لایجدن لافضهم من جمیم * قل یا ایها
 اتقوا الرحمن و لاترکبوا مالاً الکره فرعون و الامان و لا

نرود و لا شدة اذ قد بعثنى الله وارسلنى اليكم بايات شينيات
 و اصدق ما بين ايديكم من كتب الله و صحائفه و ما نزل
 فى البيان و قد شهد نفسى ربكم اعسر الزمان * خافوا
 عن الله ثم انصفوا فى امره ظهور الله خير لكم ان كنتم
 تعلمون * عجت از نفوسيك از اين ظهور مجتهد و مع ذلك
 نجل نيتند و بمل ديگر عترت اسر مينابند سبحان
 ربك سبحان عما هم يقولون بلى ظهور قبل خبر نموده
 از آنچه واقع شده ملاحظه در شان نفوسى نمايند
 كه مع اين ايات بديعه و ظهورات الهيه و شئونات
 احديه كه عالم را احاطه نموده و مع شهادت حضرت
 اعلى كه در جميع بيان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده
 بقاصدين كه بمقصود اظهار سينمايند كه برو و فلان
 و فلان را بسين عجب است از امثال اين نفوس
 انه منزلنى از لنى حتى يقال ما يقال و ارج جميع اين
 مراتب گذشته ذكر كلمات كاذا بمجسوله مشركا بته

در مقابل آیات عزالی و بیانات قدس صمدانے
 مینایند بعینه مثل است که کسی بگوید روح وردیة ضنون
 الهیه را استشام نمودی حال روح جیفه منستنه
 خیفه را هم استنشاق نما و بعضی برانند که بعد از این
 ظهور عظم نباید ان نفس مشرک بکلمات مجوز نطق
 شود بعینه این قول مثل است که کسی بگوید با وجود
 حق نباید عیسرا و مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم
 مشهود گردد و یا عند سبب نفخه و رد کلزار رحمانی
 روح منستنه استشام شود و این عتراضات
 که محجین هیچ طقی با مثال ان احتجاج ننموده اند
 بگوای کما شکان وادی غفلت لسانان باین
 کلمه مقرر است که کان الله ولم یکن مع من شیء و الان
 یكون مثل ما قد کان مع انک جمیع موجودات مشاهده
 میشوند و موجودند مع وجود کل شهادت میدهی که حق
 بوده و خواهد بود و عیسرا و نبوده و نیست حال همین

شهادت در این ظهور و ما متعلق به شهادت ده
 و جمیع را در رتبه او فانی و معدوم و منقود مشاهده
 کن و اینست مخصص اولوالابصار و اولوالانظار
 بوده و خواهد بود گفتگو و ایاتل بسیار کج شاید
 ظنیم ذباب را با آیات رب الارباب فرق گذارید
 و تمیز دهید هم بحسب آفاق که کلامتست در ضمیمه تعلق
 کلام اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود یا ظهور
 قبل نفرموده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده
 و خواهد شد عجبت که سالها بیان خوانده اند و بحرانی
 از ان فائز نمانسته اند بعینه مثل اهل مشرقان بل لائل
 لهؤلاء مشرکین قبل در احیائی که معارضه با خاتم انبیا
 نمودند باینکلمات تثبت نخبسته چه که احدی ننگفته چرا
 لسان شعر اکلیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته
 و در بیت او نخبه اند از جمیع این امر است که نشسته بهر
 شهادت میدهد که کلمات مجعوله ان نفوس ملحده در نزد

کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود
 بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضیع و شیر
 بالغ مشاهده میشوند و سبب شده اند که فیوضات
 نامتناهی الهیه از بریه ممنوع شده و ابقار معانی
 در عرفات روحانی و خلف سوادق عصمت ربانی
 ستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و مجرم
 قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت
 الا من رجع و تاب بخصوع و اناب بکواهی اهل
 بیان اگر ایات عربیه را ادراک نمایند در کلمات پاریه
 حق ^{نظیر} ملاحظه کنند که شاید خود استحق عذاب لانهایه
 نمایند و با نفس فانیه از طلعت باقیه محجب نگردید قسم
 بافتاب افق ابهی که انچه ذکر شده نته بوده و خواهد
 بود و بان مأمورم و الا از ایمان اهل اکوان نفسی
 سلطان امکان راجع نه قد حبل الله ذیلی مقدسنا
 عما عندهم انه لو لغنتی عما سویه و استغنی عما دونه

و تفضیلت رایتہ لا الہ الا ہو با مرمن عندہ و قدرت
 خبآء مجد لا الہ الا انا با مرمن لذیعیس لا حدی مقرو لا
 مقرا الا الیہ ای اہل عجب این خمر تقارار بر ملا با سم
 محبوب ابھی بیاشامید عنما لاف لاف اعداء بکدای
 این ہیا کل جعلیہ جعلیہ را در خباث اشارات کشفہ
 متعنے خود مشغول شونذ فوق نفسی الحق مشام بقررا از این
 عطر اطر نصیبی نہ و این زلال بمیال ساسال ذو
 اجلال قیامت اہل ضلال نبودہ و نخواہد بود و ہر روز
 اہل بیان تفکر در اعتراضات مل قبل در اچیان
 ظہور سنمودہ اند مع انکہ الواح بسوطہ در این مقام
 از قلم اعلیٰ مسطور کشتہ کاش ملاحظہ میسوزند و متنبہ
 میشدند بعضی الواح پارسیہ در جواب بعضی اجاب
 نازل و ارسال شد اگرچہ حیف است کلمات تنظیر
 اعظم بر انفوس محجوبہ مشرکہ مردودہ ملاحظہ نمایند
 و لکن نظر قبلیغ امر الہی لازم است اگر اجاب بعضی

بنمایند باسی نیست و لکن لایستها الا اطهر و ن خمر
 معانی این ظهور است که از قبل حبس حق مختوم ذکر
 شده در کلمات مستورا است و بخاتم حفظ مختوم و جمع
 مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن بقطره از آن
 فائز شده اند* بجوای اصل بیان اقدابیان فارسی
 ملاحظه کنید که شاید بمقرکه نقطه اولی جزئیستی تحت
 وفای بات ذکر فتنه موده جسارت نماینده امر
 حق مقامی رسیده که جوهر ضلال که بهادی موسوم
 بادی ناس شده و باعراض کمر بسته* اگر اهل بیان
 بیانات یحیی و سید محمد و بادی و اعرج و امثال
 این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این
 باب هم تفکر نمایند* فوالله لیجدن الحق و یضعن الی اهل
 و لکن چه فائده که بصر غیر طا هر و قلب محبت است نفسی
 بهادی بگوید که اگر اهل من ذره درایت مید اشتی شهادت
 میدادی که آنچه با اسم ان نفس محبوله ذکر شده حکم کلام

بوده قدری تفتک در اول این امور کن که شاید با آنچه
 از عیون مستور بوده فائز شوی و موقن گردی باینکه
 این نفس از اول معدوم بوده مصاحح و حکم الهی بقضای
 نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا بطلبیم که
 اگر امثال این نفوس هندی نشده اند حق جلالت
 عظمت از سازج کلام مرتبه حساب کل مقدسه معجوش فرماید
 بشانیکه جمیع من فی العالمین رضی عندهم و معدوم شدند
 و جز حق موجود و ناطق و متکلم و قادر نسیند ان الله علی
 ما یشاء قدير انشاء الله انخواب از بدائع فضل رب
 الارباب کاسر حسنام هوی و موقد نار هوی شوند
 فی اطوبی لک بما قرئت بالمقام الالسنی و کان طرفک
 متوجها الی الافق الاعلی ان ینحیض من یشاء بفضل رب عنده
 و ان الله المقدر علی ما یشاء و ربنا لا خیرة و الا اولی لا اله
 الا هو علی الا بحی
 واقاما سئلت فی فزق القانیر و القیوم

فاعلم بان احسرق بين الاسمين ما يرى بين الاعظم
 والاعظم وهذا ما بينه محبوبى من قبل وانا ذكرنا ونسب
 كتاب يدعى وما اراد بذلك الا ان يخبر الناس بان
 الذى يظهر انه اعظم عما ظهر وهو اعيتوم على القائم
 وبذال هو الحق شيعه بلسان الرحمن في جبروت البيان
 اعرف ثم استغن عن العالمين واذا ايناس
 القائم عن بين العرش يقول يا ملاه البيان
 تانته بذال هو اعيتوم قد جآتم سلطان بين
 بذال هو الاعظم الذى سجد لوجه كل اعظم وعظيم وما
 استعلى الاسم الاعظم اعيتوم عند ظهور استلطنه وما
 غلب اعيتوم الا لقنانه في ساحة كذلك كان الامر
 لكن اتناس هم محبتون بل يعقل صرح مما نزل
 في البيان في ذكر هذا الظهور مع ذلك فانظر ما
 فعل لشركون قل يا قوم بذال هو اعيتوم قد وقع تحت
 اظفاركم ان لا تحسوه فارحموا انفسكم تانته الحق

هذا بحال معلوم ويطغى ما هو المرقوم في نوح مسطور
 اياكم ان تتكوا بالموهم الذي كسر ببقائه وآياته
 وكان من المشركين في كتاب كان ما يبيع الحق
 مرقوماً ايمن بانه ما اراد الا اعظيتمه هذا الظهور على
 المذكور واستورا استعلاء هذا الاسم على كل الاسماء
 وسلطانه على من في الارض والسماء وعظيمة واقده
 على الاشياء وبظوره شهدت الممكنات بانه هو
 الظاهر فوق كل شيء ويطويه بصدت الذرات بانه هو
 الباطن المعتمس عن كل شيء ويطبق عليه اسم الظاهر
 لانه يرى باسمائه وصفاته ويعرف بانه لا الا انه هو
 ويطبق عليه اسم الباطن لانه لا يوصف بوصف لا
 يعرف بما ذكر لان ما ذكر هو احداثة في عالم الذكر
 فتعالى من ان يعرف بالذكاويدكن ما بعك ظاهره
 نفس باطنه في حين سبتي باسمه الظاهر يدعي باسمه
 الباطن وانه لا يعرف بالذكار ولا يدرك بالابصار

على ما هو عليه من علو علوه وسموه اسموه انما لها المنظر ^{على}
 والافق الابهى ويقول فت خسر الذين كفروا بالذي آتاهم
 زينة لعقوبة المكنونة وظهرت طلعة الاحدية فخصبت رية
 الربوبية ورفع خبايا الانونية وتون بحسرة انقدم وظهرت
 المستر المقنع بالستر الاعظم فوعده ان لسبيان قد عجز
 عن بيانه والتبسيان عن عرفانه فتعالى به القوم
 الذي حشرق ابجاب الموهوم وكشف المكنوم وفكت
 الالاء المختوم * فونعه الزم ان لسبيان يوح ويقول
 اي رب نزلتني لذكرك وثنائك وعرقان نفسك
 والذي كان قائما بامر العباد بان لا يستجوب الي وما
 خلق عن حسابك القوم * ولكن انقوم حر فوا ما نزل
 في اثبات حجتك واعلاء ذكرك وكفروا بك وباياك
 وجعلوني جنة لانفسهم وبها يعترضون عليك بعداذ
 ما نزلت كلمة الا وقد نزلت لاعلاء امرك اظها رسلتك
 وعلو قدرك وسموه ما يك فيا ليت ما نزلت ما ذكرت

وعزيتك لو تجلسني معه وما لاجس عندي من ان اكون
 موجوداً او يقربني عبادك الذين قاموا على شرك
 و ارادوا في حقتك ما ارادوا اسئلك بقدرتك
 التي احاطت السموات ان تخلصني من هؤلاء العجائز
 لاجلي عن جسمالك يا من بيدك ملكوت القدرة
 وجبروت الاختيار ولو تنزل من المقام الاسنى
 والذرة الاولى والندرة المنتهى والافق
 الابهي و ترجع البسيان من علو الهيمان الى
 دنو الامكان لتذكر الفرق بين الاسمين في مقام
 الاعداد ولو ان جسمالي المكون في نفسي نجاطني
 ويقول يا محبوبي لا ترتد البصر عن وجهي ثم الكبر
 والبيان ولا تشتغل بغيري اقول اي محبوبي قد
 انزلني انزلني قضائك المشيت وقد ركحتوم
 الى ان ظرت في قميص هبل الاكوان اذا ينبغي
 بان اتكلم بلسانهم وبما يرتقى اليه ادراكهم وعقولهم

ولو نبذل لتجسس من يقدر ان يتسرب اليك لو تريد
 ما تأمرني به ارفع يد المنع عن في استغفرك في ذلك
 يا الهى ومحسوبي فارحم على عبادك ثم انزل عليهم
 ما يستطيع عرفانه اقدتم وعسقولهم وانك انت الغفور
 الرحيم فاعلم بان الحرق في العدد اربعة عشر وهذا
 عدد الهباء اذا تحبب له ستة لان شكلها ستة
 في قاعدة الهندسة ولو تقرد القائم اذا تجد الفرق
 خمسة وهى الهباء في الهباء وفي هذا المقام يتوى
 القيام على عرش اسمه القائم كما استوى الهباء
 على الواو وفي مقام لو تحبب له ستة القائم ستة
 على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة هون الا اسم
 ايضا وبهذا التسعة اراد جل ذكره ظهور التسع في مقام
 هذا ما ترى الفرق في ظاهرا لاسمين وانا اخضرتنا
 البيان لك وانك لو فكرت تخرج عما ذكرناه لك
 والقيناه عليك ما تقر به عينك وعيون الموحدين

فوعری ان هذا الفرق لا يعطى للذمهم طاروا
 الى سما ابيها وبها استد للنالك في الظاهر تحقيق
 بان المقصود في الباطن يتوهم اسم لعتيوم على
 القائم اعرف وكن من الحافظين * وانا سترنا هذا
 الذكر وعظمتنا عن ابصار من في ابيمان اذا
 كشفنا لك لكون من شاكرين * وقل ان الحمد
 لله رب العالمين * اى عبدناظر الى الله مختصرى
 بلسان پارسی ذكر میشود تا كل برتیه از فضل سلطان
 احدیه از این عین جاریه لا شرقیه ولا غربیه ولا
 ذکریه ولا و صفتیه ولا ظهوریه ولا بروزیه کلمه نزل
 از ذائقه نفس مشرکه محفوظ بوده نصیب بردارند
 و فائز شوند بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم
 و قیوم و اعظم و عظیم عظمت ظهور بعد بوده بر عظیم
 و قیومیت ظهور اخسر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم
 در عدد ظهور تبع بوده چنانچه بر بصیری واضح و زود

هر خبیری مبرهن است و این عظمت و قوتیت
 در این ظهور و مایطهر من عنده جاری و ظاهر شد
 مقصود از دستوم ظهورش بوده و او با اسم بها
 ظاهر و حال آن عظمت که در ظاهر هر حرف و کلمه
 میشود در مقامی همسره بهاء شده و قائم یک حساب
 میشود فکر تعرف و فی ذلک لایات للعارفین
 ای سائل ناظر قسم بحال مجوب که آنچه مقصود
 حضرت اعلی است در این ظهور و در صحائف قدس
 از قلم قدم ثابت و مستور شکل است بتوان فکر کرد
 و فی الحقیقت کشف قناع از وجه حوری معالی نمود
 روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجابات
 نماید ما عظم فائز شود و این بیان روح القدس
 و کان ربه علی ما یقول شهیداً * لیس هذا البیان
 متابل منه * قل ایاکم ان تعترضوا * و این تسعه را
 ایام فرجه ما بین ظهورین مشرر فرموده اند * تا

کینونما تیکه از شمس عظیم متجلی شده مستعد شوند از
 برای ظهور نیز اعظم که در سنه تسع کل بان موعود بوده
 مع ذلک مشاهده کنید که این ناس شناسن قشرب
 بوهومی چه متدار اعتراضات بر سلطان معلوم
 و ملک غیب و شهود نموده اند این نفوس ابتدا
 از کوشیان رحمن خپسیده اند و حرفی از مقصود سلطان
 امکان فینازل علیه ادراک نشود و اندر هم
 فی خصوص و در این فخر روحانی در هوای لطیف
 معانی طیران کمن متوقفین کله مالک یوم الدین را
 اصفا نموده اند و آن نفوسند از اهل قبور هم
 فی النار خالدون و النار تبور هم لو هم شعرون
 واقفا سملت

بی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیاء
 و اولیاء یا همین تعین و شخص و ادراک و شعوری که
 قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقیست

یا زایل میشود و بر نفس بقا چگونگی است که در حال
 حیات فی الجمله صدمه که بشاعر انسانی وارد میشود
 از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک
 از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب عناصر
 چگونه میشود که بعد از تشخص و شعوری متصور شود با
 آنکه آلات تمامها از هم پاشیده اند **انتهی**
 معلوم اینجاب بوده که روح در مرتبه خود قائم و متعین
 و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب
 مانع بوده و آنرا در اصل ضعف روح راجع میشود
 در سراج ملاحظه نمایند مضمی و روشنست و لکن اگر
 حائل مانع شود در اینصورت نور او ممنوع مع
 آنکه در مرتبه خود مضمی بوده و لکن با اسباب مانع
 نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور
 قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائل ممنوع
 دستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت

و قوت و قلبه ظاهراً هر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه
 طیبه معده به بحال قدرت و انبساط بوده و خوابند
 بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع
 شود ابدان نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در
 تمام خود روشن بوده آفتاب خلف سحاب غلبه
 فرماید که در رتبه خود روشن و مضمی است و لکن
 نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود
 و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرماید و حج
 اشیا را بدن او که جمیع بدن با فاضله اشراق
 آن نور روشن و مضمی و لکن این را دایمست که بسباب
 مانعه حائله منع نماید و سحاب نشود و بعد از سحاب
 ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه آتیا میک
 غمام حائلت اگر چه ارض بنور شمس روشنست
 و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و
 بعد از رفع سحاب انوار شمس بحال ظهور شود

و در دو حالت شمس در مرتبه خود علی حد واحد بوده*
 هم چنین است آفتاب نفوس که با اسم روح مذکور
 شده و میشود همچنین ملاحظه در ضعف خود شده
 نماید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه
 در شجرات بسانی ضعیف که ابد امشاهده میشود
 اگر نفسی آن شجره را قطع نماید ذره از ثمر و صورت
 آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجره بطور
 بیع و قوت مینماید ظاهر چنانچه در آثار ملاحظه میشود
 و بعضی از فواید است که بعد از قطع از سره لطیف
 میشود اشد متعده ذکر شد تا از هر مثالی مقصودی
 مطلع شوید و مطابق نماید با سنت عن الله
 ربک ورب العالمین* حق جل ذکرة قادر است تا بلکه
 جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بینداس
 ظاهر و بسین فرماید باری بر هر مشلی بد قدرت
 مبسوط و بر هر کلمه حفظ گذشته شده لایعرفه

احد الا من اراد چون خستم اناء عطشیه بید قدر تریه نشسته
 رایحه ان استشام میشود الا مریدانه یعطی و یمنع یعنی بوجوب
 یفعل عیشاً، و حکم ما یرید و اینکرم سوال الخلق
 مثل لا یولوا بدانکه لم یزل خلق بوده و لایزال
 خواهد بود لا لا اوله بدایه و لا الاخره نهایت اسم
 الخالق بنفسه یطلب المخلوق و کذلک اسم الرب یقتضی
 المرئوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الهما و لا یولوا
 و رباه و لا مرئوب و امثال ذلك معنی آن در جمیع حیان
 محقق و این جسمان کلمه ایست که میفرماید کان الله ولم
 یکن معه من شیء و یكون مثل ما قد کان و هر ذی بصری
 شهادت میدهد که الان رب موجود و مرئوب مفقود
 یعنی آن سات مقدس است از ماسوی و آنچه در مرتبه
 ممکن ذکر میشود محدود است بحدودات امکانیه و حق
 مقدس از آن لم یزل بوده و بنوده با او احدی بختم
 و نه رسم نه وصف و لایزال خواهد بود مقدس از کل

۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰

ما سویشلا ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیه قبل از آنکه
 ان ذات قدم خود را بشناساند و بکله امریه تنطق
 فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و جسم پستین
 خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آئین قضی
 روح از کل ما یصدق علیه اسم شی میشود و اینست
 ان یومیکه یعینر ما یدلین الملک الیوم و نیست احدی
 مجیب لسان قدرت و عظمت یعینر ما یدلته الواحد
 القهار لذانفی وجود از کل میشود چه که تحقق وجود
 در رتبه اولیه بعد از تحقق عرفانست و قبل از ان بقای
 ذات قدم محقق و فنای کل شی ثابت و قبل از تجلی ظاهری
 بر کل شی کان رتبا و لامربوب و بعد از اظهار کله و
 استوای هیکل حدیثه بر عرش رحمانیه من قبل
 الیه فهو مربوب و مخلوق معلوم ادراک این مقامات
 منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یبهد
 بانه موجود و غیره منقود الی و لا مالوه معه و رب

و لا مر یوب عنده کان و لم یکن مع من شیء و یكون مثل
 ما قد کان قسم بنقطه اولیه که طاعت احدیه از اخران
 وارده و شد سبیل با نحوای نفس مشرکه از ذکر حقان
 خفیه مستوره عالیه مرتفعه ممنوع شده و بشانی
 بلایا وارد که احدی حسرتی محسی آن نه * و ارض
 میرشتر از اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا
 ربک العزیز الوهاب * و زود است که از سر بظهور
 لا یعلم ذلک الا من عنده علم الکتاب * و
 اینک سنوال شده بود که چگونه ذکر انبای
 قبل از ادم ابو البشر و سلاطین ان از منہ در کتب
 تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود بنوده و
 نیست نظر بطول مدت و انقلابات ارض باقی مانده
 و از این گذشته قبل از ادم ابو البشر قواعد تحریر
 و رسمیکه حال مابین هانس است بنوده و کج
 بود که اصلا رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده

Glean

57

L. 10

11

و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در
 اختلاف بعد از ادم نمایند که در ابتدا این اسن
 معروف مذکوره در ارض بوده و هم چنین این قواعد
 معموله بلسانی غیر این اسن مذکوره تکلم میزدند
 و اختلاف اسن در ارضیکه بیابان معروفست از بعد
 وقوع یافت لذا ان ارض بیابان نامیده شد
 ای تبیل فیما للسان ای اختلافت و بعد
 لسان سریانی باین اسن معتبر بوده و کتب الهی
 از قبل باین لسان نازل تا آتیا میک خلیل الرحمن
 از افاق امکان بانوار سجائی ظاهرو لایح گشت
 آنحضرت صین عبور از نهر اردن تکلم بلسان هیتی
 عبرانی چون در عبور خلیل الرحمن باین تنطق فرمود
 لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد
 بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت و بلسان
 عربی تبدیل شد و اول من تکلم به عرب بن محطان

و اول من کتب ما بعبرته مرام الطائی و اول من قال
 الشعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطیه از قلم نقلی نقل
 شد تا آنکه باین قلم معروف رسید حال ملاحظه نماید
 بعد از ادم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه
 مختلف شده تا چه رسد به تخیل از ادم مقصود از این
 بیانات آنکه لم یزل حق در علو استنماع و سمو ارتفاع
 خود مقدس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود
 و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع قدس
 بایه در شرون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق حق
 دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر
 احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در
 کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی
 ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه
 غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده که سبب
 محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته

در کتب تواریخ موجوده در ارض خستلاف مشهور است
 و نزد هر طبعی از طلل مختلفه از عمر دنیا ذکر می مذکور و وقایعی
 مسطوره بعضی از بیست هزار سال تا تاریخ دارند و
 بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب
 چون دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف
 باین کتب است انشاء الله باید بنظر اکبر ناظر شد
 و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت
 ایوم حقائق مظاهر امریه بظرا از ابی مزین مشهور
 و جمیع اسماء را سم بدیع ظاهری جمیع حقائق در
 حقیقتش ستور من امن بهفتد امن بابتد و بظان
 امره فی کل الاعصار و من اعرض عنه فقد كفر بابتد
 المقدر لعنیز المتحار و اگر نفسی گفت نماید در آنچه
 مذکور شد مقصود فایز میشود اگر چه باختصار نازل
 شده و لکن صد هزار تفصیل در او ستور و عند ربک
 علم کل شیء فی لوح مسطوره سنن الله ان یرزقک

ما قدر لا صفیاء و بعین علی وجه قلبک ابواب
 المعانی لتعرف من کلماته ما اراد و انه علی کل شیء
 • قدیر و احمده رب العالمین •
 • باب سبب محبوب یکنایه •

را نچه اخزان جسمال رحمن را احاطه نموده و ابواب
 فرج و بخت از ظلم اهل طغیان من طلا بسیار مسدود
 شده اوقات لاهوت این بی مسلم واضح و مبهر من است که
 هر ظهور مبتلی ناس را بطور بعد بشارت فرموده
 علی قدر مقاماتم و استعداداتم بعضی با اشاره
 و بعضی بتلویحات خفیه و اما ظهور مبتل فوق آنچه
 تعقل و ادراک شود در نصیحت و تربیت اهل بیان
 جهد فرموده اند و مع ذلک وارد شد آنچه وارد
 شد یک کلمه ذکر میشود و از اجل بیان انصاف
 می طلبیم • ایاد هیچ موضعی از مواضع کتب
 الهیه ذکر شده در حین ظهور بعد در امرش توقف

نمایند قل فاتوا به لا ورنی لعلیم بخیر از این فقره
 گذشته ایاد هیچ موضعی از مواضع بیان ذکر
 شده که اگر نفسی بایات ظاهر شود انکار نماید
 و یا بر قشش قیام کند و اگر در این آیات حدی
 شبهه نماید این بعینه همان شبهه است که در این
 ظهور منظر امر مطالع سحبتین نموده اند قسم
 بشمس معانی که اگر آیات مترکه بدعیس انکار شود احد
 قادر بر اثبات آیات قبل نخواهد شد و چون نقطه بیان
 روح ماسویه فداه ناظر بر این ایام بودند و ما بر یک
 به عبادت اوستم اعلی جز و صیای محکم و نصح متقنه
 و مواظب حسنه در ذکر این ظهور جاری نشده کتاب
 اسمائزل شد آخر فکر نمایند که مقصود چه بود مختصرا
 کتاب اسمائلمیده اند و در آن الواح جمیع اسماء
 واحد بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسیر نموده اند
 و بعد منظر اسماء را ببدع اسماء صیت فرموده اند

يا قلب العالم بل لك من اذن لتسمع ما يعزده ورقاء
 الاحزان في هذا الزمان الذي ارتفع نداء
 الشيطان وراء نداء الرحمن لانا وجدنا ملا البيان
 في غفلة وخران عظيم ونفسه المجرّب ههنا نفسى
 ملتفت نشده ككتب الهية ازهرتسى نازل مخصوصا
 كتاب اسماء بوجهت نازل شده كذلك نتا كم
 عليم خبير ولكن كجاست اذان صافية تا اذيكه از شطر احدى
 در كل حين مرتفع است اصفا نايد و كجاست ابصار
 حديد كه افوار حكيمه الهية را از كلمات مشرقه ادراك
 كند ظاهر شد يتوم بجمال معلوم واوست جمال شع
 كه كل باو وعده داده شده اند مع ذلك روح
 منتنه حسد و بغضا برتير ايشانى اخذ نموده كه با اثر
 از نفحات رحمانى و روائح سبحانى در كرتند قل
 يا قوم لا تعقبوا الذين حقت عليهم كلمة العذاب و ينظر
 من ووجههم فمراثة الملك المقدر اعيلم بحكم

معلوم نیست که اگر باین وصایا و مواظقت قلم اعلی
 حرکت نمیفرمود چه میکردند لاوالذی جعلنی مستقیماً
 عن اهلین با اتانی بفضل من عبده که فوق آنچه
 کرده اند و اراده دارند ممکن نبوده و نخواهد بود عجبست
 که آیات الهی را تلاوت مینمایند تا آنکه بلغیم منزلها
 و هم لاشعرون محبوب امکان مع وصایای محکم
 متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر
 شده و بعد خواهد شد مع هر نفسی که حرمت لامر الله
 اعتنائش اظهار خلوص و عبودیت نموده اند
 تزیینتاً لامر الله و در اطراف تا سرانجام میخوانند
 آن عمل سر و این عمل صبر قدری انصاف لازم
 آخر این غلام با نفسی عنادی نداشته این بسی
 واضحست که هر نفسی که اعتنائش لامر الله بوده
 و اظهار السلطنه و اعزاز الکلمه خواهد بود و نیز نمیکند
 باین جهت فلی داشته با و اظهار عبودیت نموده اند

فتر الامران الله وبعيا عليه واحدى از اجای الهی
 خالصا لوجه مشرکین را از این اعمال شنیعه
 منع ننموده آیا اثر نار الهیه در تلو ب بر تیه باقی
 مانده و آیا انوار مصباح احدیه در افند خلیقه
 تجلی نغیر نموده چه شده که هیا کل نفوس از این
 نار شعل شده اند و از این انوار استنضی نکشند
 بگو ای کار و انهنای مدائن عرفان جمال حرم
 فجر صادق از افق سما بیست بجان طالع شده
 تعجیل نمایند که شاید بجزند مقبرین ملحق شوید به شجر
 خیف حرکت نمایند حسن است بید از بد ثقل اشارت
 مؤتفک را و بشر احدیه توجه نمایند قلم قدم میفرماید
 ناله و جنیم را نمیشنودید یا میشنودید و ادراک نمیکنید
 اگر قادر بر طیران در هوای خوش معالی نیستید
 در هوای الفاظ طیران نمایند اگر ایات بدیع عربیه
 این ظهور را ادراک نمیکند در بیان فارسی که اقبل

نازل فرمودم و کلمات فارسیه که در این ظهور نازل شده
 تفکر نماید لکن بعد و الی الخ سببها فوالذی شتمل نار خبثی قلبی
 علی شأن لا تخذله میاه اعراض العالمین که طالع بیان مخصوصا
 جز این ظهورند آشته روحی لنفسه الفداء حاضر
 فی بتیان امری و لکن الناس بهم مقصرون
 و مفرطون بر نفسیکه کیساعت خود را وجه الله
 از حجاب و اشارت مقدس کند و در آنجا از ملکوت الهی
 بلسان عبری و پارسی نازل شده گفت نماید
 تا الله یقطع عن العالمین و ینوح لهذا المظالم
 المسجون اعنیر با حجار صلبه از کلام الله در ناله
 و حنینند و لکن بریه در غفلت عظیم اینست که کتب
 الهیه از قبل نازل که از حجار انحصار جاری
 و لکن از قلوب اشهر اثری ظاهر نه صدق الله
 اعلی العظیم بدان ای سائل کلام الهیه جامع کل معانی
 بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور

طوبی لمن لم یغیا و اخرج اللیالی المکونیه فیها اشراق
 کلمه الهیه را مثل اشراق شمس ملاحظه کن همان قسم
 که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم
 شمس کلمه که از افق شیتت ربانیه اشراق فرمود
 بر کل تجلی میفرماید استغفر الله من هذا التبییه چه که
 شمس ظاهره استمد از کلمه جامع بوده و شکر تعرف
 و لکن اشراق شمس ظاهره بصیر ظاهره در آن
 میشود و اشراق شمس کلمه بصیر باطن فوالذی نفسی
 بیده که اگر آنی مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه
 از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و منقود
 خواهند شد و اگر نفسی بصیر الهی ملاحظه نماید اشراق
 و انوار شراد کل مشاهده مینماید و همچنین اگر باذن
 طاهره توجه نماید ندای اول الهی را در کل صحن
 اصغایس نماید ندای الهی لازال مرتفع و لکن
 اذان ممنوع و اشراق انوار شرآفاق ظاهر

و لکن ابصار بحجوب ای بسبب طیب لازم که شیاً
 با کسیر اسم اعظم رمد ابصار را رفع نماید و سخاس
 وجود را ذهب نماید ای کاشش از وجود باغین
 عرصه عرفان محبوب عالمین وسیع میشد تا از
 حروف ظاهره کلمه علوم لانهایه ظاهره تفصیل
 فرماید مرضی عارض ناس شده که رفع آن بسیار
 مشکل است الا لمن استشقی من الله ریاق الا اعظم
 و آن اینست که هر نفسیکه بجان خود فی الجمله راجحه
 عرفان استمشاق نمود حق را مثل خود فرض نمود
 و اکثری ایوم باین مرض مبتلا و این سبب شده
 که از حق و ما عنده محسوم مانده اند از خدا نخواهید
 که قلوب را ظاهره و ابصار را حدید فسر نماید که شاید
 خود را بشناسند و حق را از دانش تمیز دهند
 و مقصود حق را از کلمات منزه ادراک نمایند و اگر
 امم بمقصود الهی فائز میشوند در حین ظهور متجسب نمایند

مع انکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بجز فی
 از معانی آن فائز نگشتند چنانچه بالمره از مقصود
 محجب و غافل بوده اند مع انکه جمیع در کتاب
 الهی مذکور و بطور کل محروم بشانینکه بعضی از
 مطالبی که نزد عامه بود نفوسیکه خود را از خواص
 می شمردند از او غافل مثل کون قائم در شمس
 معروف و بشانی در این قول ثابتند که هر
 نفسی قائل شده انحضرت متولد میشود حکم
 قتل بر او جاری نموده اند ملاحظه کنید خواص
 چه مقدار بعید و محروم بوده اند تا انکه در
 شین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود
 مشهود گشت و همچنین قیامت و ما يتعلق بها که
 احدی بر شی از طمطم بجز این بیانات که در
 کتاب الهی بوده فائزند و کل سراب را آب
 توهم نموده چنانچه مشاهده شد و از این مرتبه

گذشته از اصل عرفان محسوب عالمیان محجب
 بوده اند و بخار و هم وطنین ظنون جسیع بر تیر
 از منظر احدیه منع نموده تا آنکه آمد مطهر اکبر و نشان
 بگو شراطه غسل داد و منظر انور دعوت فرمود و
 بشارت داد حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر
 شد محسناتی بود که جسیع از آن غافل بودند و
 اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکنون بود
 و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداء
 طلعات معانی مقتضی در عرفات کلمات الهیه
 از خلف حجاب بیرون آمدند بذات حق لاریب فیه
 و اگر گفته شود از قبل بسبیل اجمال ذکر شده و از
 بین مفصل حق لاریب فیه و اگر گفته شود که آنچه
 در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و کل بدیعت این
 قول هم صحیح و تمامست چه اگر حق جمل ذکره بکلمه
 الیوم تکلم فرماید که جسیع نامس از قبل و بعد بان

حکم نموده و نمایندگله بدیع خواهد بود لکن متفکرون
 در کلمه توحید ملاحظه کنند که در هر ظهوری مظاہر حق
 باین ناطق و جسیع بر تیر از اهل مختلفه باین کلمه طبیعتیه
 مشکلم مع ذلک در هر ظهور بدیع بوده و ابدا حکم بدیع
 از او سلب نشده کلا که حق بآن تکلم میفرماید در آن
 کلمه روح بدیع دمیده میشود و نفحات حیات از آن
 کلمه بر کل اشیاء ظاہر و باطن امرورسینماید دیگر
 تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاہر آفاقیست
 و نفسیتیه ظاہر شود و اینکه بعضی از تناس بعضی
 از مطالب موهومہ مشکلم و بآن افتخار و استکبار
 مینمایند جسیع عند الله مردود و عین مذکور چه
 فخر در عرفان حق و نبوت و رسوخ و استقامت
 در امر الله است نه در بیانات ظاہریه چنانچه ظهور
 قبل این مراتب را بیان فرموده فاطر و التفرؤا مثلاً
 نموسیکه بذروه عرفان ارتقا نموده اند و نحو سیکه

در ادنی رتبه مانده اند عند الله در یک مقام قائم چه که
 شرافت علم و عرفان بیا هو علم و عسرفان نبوده اگر
 منتهی بحق و قبول او شود محسوب و الا مردود کل
 الفاظ در آن ساحت در رتبه واحده مذکور شد لکن
 ولدت کفوله لم یلد و لم یولد اگر چه بر حسب ظاهر تزیه الهی
 از شبیه و مثل و نظیر منتهی مقام عرفان انام است
 چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی و ارفع است لکن
 این استیاز هم نظر بقبول حق است و باراده او
 محقق شده چنانچه در کورس عرفان و بیان شیت
 الهیه تبنزیه صرف و تقدیس بحت تعلق گرفته لذا در
 افذه عباد تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر و الا
 آن بحر قدم از جمیع اینکلمات محدثه تقدیس و
 ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزله نظر باید
 باصل امر الهی باشد نه بعلت و دو تورات عرفان
 لفظیه که بین بریه محقق شده با لیت کنت مستطیعاً

باظهار ما هو المستور و عدم استطاعت نظر
 با حجاب نفوس است و الا ان الله لهو الغیبتی الجمد
 و قتی فرمود بن ترانی و وقتی فرمود بنظر ترانی
 باری الیوم بغیبیک تصدیق نمود با پنجه از سماء
 مشیت الهی نازل او بنستی ذروه عرفان برقی
 و فائز من دون آن محسوم و معدوم شنل نه
 ان یوقنوا و ایاکم علی الاستقامه فی هذا الامر
 الذی منه انقلب ملکوت الاسماء و اخذ
 الکرسکان مدائن الانشاء الا الذین سبقتم
 الهدایه من الله لهم من القیوم ای مقبل در پنجه
 از قلم علی جاری شده در دست تفکر فرمایند
 تا ابواب علوم لاکهنایه بروج قلبت مفتوح
 شود و خود را از دون حق غنی و مستغنی مشاهده
 نمائی و سپس بدانند که ظهور حق مخصوص است
 باظهار معارف ظاهره و تغیب احکام ثابته

بین برزیه بلکه در صحن ظهور کل اشیاء، حامل فووضات
 و استعدادات لا تخصی شده و خواهند شد
 و باقتضای وقت و اسباب طیکه ظاهر میشود
 و در این مقام مجلی در جواب سؤال یکی از شیعیان
 نصاری که در مدینه کبیره ساکنت از مسائست
 رحمن نازل و در نهایت نام بعضی از آن ذکر میشود که
 بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغه الهیه که از ابصار
 مستورات مطلع شوند قوله تعالی قد حضر
 کتابک فی ملکوت ربک الرحمن و اخذناه بروح
 و رحمان و جبرئیل قبل التوال فتکرتعرف بذات
 من فضل ربک العزیز المستعان طوبی لک
 بما فرزت بذکک ولو هو مستور فوفیک یثقلک
 اذا شاء و انت و اراد و تری ما لا رات لعینون
 یا ایها المتغش فی بحر لعمرفان و الناظر الی شطر
 ربک الرحمن اعلم بان الامر عظیم عظیم انظرتم

اذكر الذي ستمى بطيرس في ملكوت الله انه مع علوشانه
 و جلاله قدره و عظم مقامه كاد ان تنزل قدماه عن
 القصر اطفاخته يد الفضل و عصمه من الزلل و حبله
 من الموتين انك لو تعرف هذه النعمة التي تدر
 بها الورقاء على افان سدره لمنتهى لتوقن بان
 ما ذكر من مثل قد نحل ما يحق و اذا اياكل في ملكوت الله
 من النعمة الباقية الابدية و يشرب من كوثر الخالق
 و سبيل المعاني و لكن الناس هم في حجاب
 عظيم ان الذين سمعوا هذا النداء و غفلوا عنه انهم
 لو كانوا عذباء نجيحهم من ان يتوقفوا في هذا الامر و لكن
 ظهر ما ظهر و قضى الامر من لدى الله المقدر العزيز
 الخار قل يا قوم قد جاء الروح مرة اخرى ليتم
 لكم ما قال مثل كذلك و عدتم به في الالواح ان كنتم
 من يبارفين انه يقول كما قال و انفق روحه كما
 انفق اول مرة جثا لمن في السموات و الارضين

ثم اعلم بان الابن اذا سلم الروح قد بكت الاشياء
كلها ولكن بانفاذ روحه قد استعد كل شئ كما تشهد
وترى في الخلاق جميعين كل حكيم ظهرت منه الحكمة
وكل عالم فصلت منه العلوم وكل صانع ظهرت منه
الاستنطاق وكل سلطان ظهرت منه القدرة كلها
من تأييد روح المتعال المتصرف اليه وشهيداته
حين اذا اتى في العالم تجلى على السموات وبره على
البرص عن وآء الجهل والعسى وبره على سقيم عن سقم
الغفلة والهوى ونسخت عين كل عمى وتزكت كل
نفس من لدن مقتدر قدير وفي مقام يطلق البرص
على كل ما يحجب به العبد عن عرفان ربه والذي يحجب
انه ابرص ولا يذكر في ملكوت الله لعنه نراحميد وانا
نشهد بان من كلمة الله طهر كل ابرص وبره على
وطاب كل مريض وانشأ المظهر العالم طوبى لمن
اقبل اليها بوجه مسير ثم اعلم بان الذي سعد

الى السماء قد نزل بالحق وبه مرت رواح الفضل
 على العالم وكان ربك على ما اقول شهيدا
 قد تخط العالم بوجهه وظهوره والذين اشتغلوا
 بالذنبا وخسر فيها لا يجدون عرف نعمتيص وانا
 وجدناهم على وهم عظيم قل ان التافوس
 يصبح باسمه والتاقر بذكره ويشهد نفسه لنفسه
 طوبى للعارفين ولكن اليوم قد بره الارص
 قبل ان يقول لكن طاهر اوان يظهره قد بر
 العالم واهله من كل داء وسقم تعالى بذالفضل
 الذي سبقة فضل وتعالى بذه الرحمة التي سبقت
 العالمين انك يا ايها المذكور في ملكوت الله
 استقدر من ربك ثم قل يا ملا الارض قد جا مجي
 العالم ومضرم النار في قلب العالم وقد نادى
 النادى في برية القدس باسم على قبل نبيل بشر
 الناس ببقاء الله في جنة الابى وقد فتح بابها

بالفضل علی وجوه البتیلین و قد کل ما رقم من العلم
 الا علی فی ملکوت الله رب الاخرة والاولی
 والذی اراده یاکل وانه لرزق بدیع قل قد ظهر
 اننا فوس الاعظم و تدق ید البشیتة فی حبة الاحدیه
 استمعوا یا قوم ولا یكونن من لعنا فلین انشاء الله
 خلقی ظاهراً و سرّاً و قد مرّ علیّ من حبل و عزرا از بیات
 ادراک نمایند و در کمال خضوع و خشوع در مراقبت
 امر الله و حفظ و صیانت آن از نفس مشرکه مردود
 جدا نمایند انچه علی بایشاء و تدبیر و بر نفسیکه بر شعی
 از کوش بیان مرزوق شد ادراک مینماید که در ظهور
 نقطه بیان ظاهر شد آنچه لازماً مستور بود و ظهور
 ظهور قبل بعینه ظهور این زکریا و روح و در بعضی از
 الواح نازل ذکر شده ملاحظه فرمایند اینست آن
 ظهور که برای استعداد اهل عالم آمده هنگام فنا
 عالم و اهل آن رسید آمد انکس که باقی بود تا حیث

باقیه بخشد و باقی دارد و مایه زندگی عنایت فرماید ثابت
 شد آنچه در بیان نازل شده اینست آن حال موجود
 که فرموده بعد از من میاید و پیش از منست او بود
 آن نداء که ما بین آسمان و زمین بلند شد که
 مقامهای الهی را درست نمائید و تغییر کنید یعنی قلوب را
 و آن همان نداء بود که این زکریا قبل از روح فرمود
 من آواز آن کسیم که در بیابان ندای میکند که راه
 خداوند را درست کنید اگر افعی از اجتهات متولد
 میشود حسن بود از اینکه انسان متولد شود و در طوالت
 الهی با عرض معبر و ف کرد طوبی للعقائم قبل
 للمرضعات بگو قلم اعلی میفرماید ای گمشدگان بگریه
 هوی مرا قبول نذارید و دعوی نموده اید نفسی را
 که مذکورم ناطق بوده قبول دارید دروغ میگویند
 اهل ظلمتید و از صبح میسر در گریه اگر تقرب جویند
 البته در روشنائی اعمال مردوده نفسانی دیده

شود و ای بر نفسی که از این ایام و ثمر آن غافلند
 عنقریب بر خود نوحه نمایند و نیابند نفسی را که تسلی دهد
 ایشان را خوشحال صدیقان که بصدق تمسک نمایند
 شدند خوشحال عارفان که بسبیل استیقام الهی شناخته
 و بلکوت او توجه نموده اند خوشحال مسروران
 و مخلصان که سراجهای قلوبشان بدین عرفان
 نفس چمن شتعل و روشن شده و بزجاجات تعطل
 از بهوب اریاح احزان و آفتان محفوظ مانده
 نیکوست حال قوی دلان که از سطوت ظالمان
 قلوبشان ضعیف نشده و نیکوست حال بنیایان
 که بر بقا و قیام هر دو مطلع شده اند و بشر بقا توجه
 نموده اند و از اهل بقا در جبروت اعلی مذکورند
 البته قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل
 بصرند بگوای بندگان هر صورت مستول مذکورند
 چه بسوف امراض و چه بسوف اهل اعراض

در اینصورت اگر بشیرهای شرکان در سبیل محبوب
 عالمیان گشته شودی حاجت و احق بوده چه که دین نفس
 محبوبت این شهر مرغوب را فراموش نکنید و از دست
 هدیه سیکوست حال درست کاران که از اعمالشان
 عرف قبول رحمن ساطعت بدست حال غمازان
 و معندان و ظالمان اگر چه باین عباد بعزت
 و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلت ناگهان و
 غضب بی پایان آن نفوس را اخذ نماید کلمه قبل
 بروح بدیع در جمیع اعیان این زمان از افاق فهم میشت
 رحمن مشرق و آن کلمه است که باین معنی روح خطاب
 فرمودم که بگو موسی برای دین و آیین آمد و این زکریا
 برای غسل تعمید و من برای آن آمده ام که حیات
 جاوید بخشم و در ملکوت باقی در آورم بگو ای دوست
 سارقان و خائنان در کیننگامان مترصدند ای
 حاکمان امانت رحمن غافل شوید و نسالی حب الهی را

از روز و آن خط نماید قسم بتیر افق سماء موافقی که اگر
نفسی الیوم حجات او نام را خسرق نماید نداس
الهی را اصفا کند نیگوست حال نفوسیکه صنام
و بر میته را بقدر آینه شکستند و ندای رحمن را شنیده
از مابین اموات برخاسته اند علیهم نجات الله لکن
الاسماء والصفات ای المل ارض ندای رحمن
مابین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم از صفاء
کلمه الهی بنا رجب شتعل و لکن نیردگان در قبور غفلت
و نسیان مانده اند حرارت آرزایافته اند تا چه
رسد با شتعال همی لمبتور خالدون قوموا
یا قوم علی نصره الله قد جانتکم ایتیموم الذی بشرکم
بالقائم و بظهوره الزلزال الاکبر و الفزع الاعظم
و المخلصون بظهوره میسر حون و المشرکون بنا را نقل
یخترقون قل اقسلم بانه باطل البسیان بان تنصفوا
فی کلمه واحدة و هی ان زکم الرحمن ما علق هذا الامر

عما خلق في الاكوان كما نزل في السبعين وانتم فصلتم
 بجهوبه ما فصلتم ولو خلق هذا الظهور بشي دونه ما فصلتم
 به يا ملا الظالمين بل من في اذن واعية او ذى بصير
 حديد لسمع ويعرف قل قد بسك عين الله وانتم
 تتبعون ما من تخير فيكم ومن فصلكم ملا عالون
 اي دوستان من شما چشمه هاي بيان مينيد و
 در هر چشمه قطره از كور معاني رحمانى چكيد و بباريد
 يقين چشمه ها را از خاشاك طننون و او دام پاك كنيد
 تا از شما خود در امثال اين مسائل مستور بجايدى محكمه
 ظاهر شود در اين ظهور اعظم بايد كل معلوم و حكم ظاهر
 شويد چه كه كل بر تيره بل كل اشيا از جهوب لواحق الهية
 در اين ايام لا شبهة على قدره عامل في موصات
 ربانية شده اند در غيايب كلمات منسزله جواب
 مسائل مذكوره و مستوره مكنونه نازل انشاء الله
 بصر الهى در كل تش نظر فرمايد لتعرف ما اردت و